Adab. Kabul
Vol.3, No.4, Hut 1334
(February 1956)

د ادبیاتو پوهنځی

ادب

مجله ٔ سه ماهه

حوت _ ۱۳۳٤
سال سوم _ شماره چهارم

فهرست مندرجات

شماره مضمون	نویسنده	صفحه
۱ـ دهای هنری	ښاغلی محمد قدیر تره کی	۱
۲ـ رنگا رنگ گلان	ښاغلی پاینده محمد زهیر	۷
۳ـ بهاریه	استاد ملک الشعراء بیتاب	۱٤
٤ـ رزم وبزم	ښاغلی محمدحسین بهروز	۱۵
۵ـ روانشناسی طفل	ترجمه دوکتور انصاری	۲۵
٦ـ غزل	ښاغلی عنبری	۳٤
۷ـ غزل	عبدالعفو غرقه	۳۵
۸ـ غرشستان	ښاغلی شهرستانی	۳٦
۹ـ فن وطب	ترجمه ښاغلی مجددی	٤۰
۱۰ـ سبزوار	ښاغلی ساکا	٤۷
۱۱ـ هجویری	ښاغلی الهام	۵۰

آدرس : مدیریت نشرات فاکولته ادبیات

شهرنو ، کابل ، افغانستان

CONGRESS
ABAD OFFICE
18 APR 2005
CONTINUATION

ادب

علمی، ادبی

صاحب امتیاز: فاکولتهٔ ادبیات — مدیر مسئول: عبدالعفو (غرقه)

شماره (٤) سال سوم حوت ١٣٣٤ — رجب ١٣٧٥ — فروری ١٩٥٦ نمره مسلسل (٩)

از مباحث آرت و هنر — محمد قدیر تره کی

دهای هنری

عزیزم مدیر مجلهء ادب! اجازه بدهید درین نوبت مضمون مجلهء زیبای شمارا تخصیص بیک موضوعی بدهم که گمان دارم در نزد اهل ذوق خالی از دلچسپی نباشد. این موضوع (دهای هنری) است. درین جا کلمهء هنری بجای (آرتستیک) استعمال شده و لهذا ممکن است آنرا (دهای آرتستیک) هم گفت.

شما می بینید که در بعضی از موارد آثار برخی از صنعت کاران و هنرمندان را (داهیانه) میگویند. درین جا از همه اولتر باید کلمهء (دها) تفسیر و معنی کرده شود.

بشهادت تمام علماء و فلاسفهء عالم لیونارد دونسی، میکلانژ، گوئیته بتهون و امثال این ها در صنعت، و دکارت، ناپلیون و پاستور علی الترتیب در فلسفه، عسکریت و طب داهی بودند و آثار ایشانرا داهیانه میگویند. علامهء بارز و فارق

دها ولودیت و تنوع و کمال نسبتی اثرات آن میباشد ، یعنی یک شخصی داهی ذریعهء همان دهای خدا داد خود در رشتهء خویش اثر و یا اثراتی بیرون میدهد که در نوعیت خود منحصر بفرد و در برابر اقران و رقبا سر آمد باشد و یا به عبارهء دیگر یک شخص داهی و نابغه چنان آثار ، حرکات و افکاری بوجود میارد که موجب حیرت دیگران باشد .

پس از آنچه گفته شد معلوم میشود که دها استعداد لیاقت و امتیازی است خدا داد که به خیلی کم از مردم و درخلال سالها و قرن ها داده می‌شود . و این داهیان چنان اثراتی از خود بیرون میدهند که تا آن روز مثل آن ها دیده نشده باشد ، این اثرات موجب حیرت آنها می‌شود و حتی بعضی از آنها مواجه باعکس العمل بدمردم عادی میگردد ازهمین جاست که ما رکل پروست میگوید: یک اثر داهیانه اگر در عصر خود بواسطهء پستی سویهء زمان نتواند موفقیت و مقبولیتی را که شایستهء او است حاصل کند اخلاف و اشخاصی را که او را تقدیر کنند بالذات خودش بوجود میارد . معنی این گفته اینست که اثرات بزرگ و داهیانه که بلند تر از سویهء عصر و زمان خود میباشند کم کم پرستشکار ، مقلد و پیرو پیدا می نمایند و روزی بمقبولیت کامل میرسند و اینک این مردم اخلاف همان اثر و صاحب اثر می باشند دکارت زمانی اثر معروف خود را بعنوان (نطق در طریقهء درست بکار بردن اصول) انتشار داد جز چند نفری دیگران برو میخندیدند و پیروان او را استهزا میکردند ولی در عقب آن دیده شد که این اثر راه نوینی برای فلسفه و علم باز کرد که حتی همین الان نیز به نقش قدم او و مکتب دیکارت و دکارتیزین راه میروند .

ژان ژاک روسو وقتی کتاب مقاوله اجتماعیهء خود را نوشت او را دیوانه میگفتند ولی زمانیکه او مردد عدد اخلاف و باز ماندگان وی باندازهء زیادت کرد که حتی میتوان تشکیلات امروزهء دنیا را باین قطر و حجم چشم خیره کن نقش قدم همان مرد دانا گفت. در همین جاست که یکنفر عالم جمال (استیتک) آلمانی که میرگراف نام دارد :

معتقداست که : صنایع و آرت امروز بهترین معرف و مفسر صنایع و هنرهای زیبای قدیمه می باشد .

آثار داهیانه‌را بهر اندازه بیشتر مطالعه کنید ویا زیاد تر درآنها ازراه بصری یاسمعی وغیره تحقیقات بنمائید بهمان اندازه معنی ، ماهیت ومزیت ایشان بشما منکشف‌تر می شود وچنان تصور می نمائید که اثرات داهیانهء دورهای حیات و استحالات دارند وباذوق و قریحهء هرعصروزمان مطابقت و موافقت بهم میرسانند .

بردارید حافظ ، بیدل وسعدی‌را بخوانید ویا بروید درواتیکان کلیسای بزرگ سن پیررا مشاهده کنید به بینید بعصروزمان تعلق ندارند وشما را بعد از قرن ها تکان میدهند مثلاً کیست این بیت مولانای بلخی را بخواند ونجوشد .

هزارجهد بکردم که‌سرعشق‌بپوشم نبرد برسرآتش میشدم که‌نجوشم

آثار داهیانه ویا بعبارت دیگر محصول دست و دماغ ژنی‌ها وعباقره را مردمان وابنای هرعصروزمان به تناسب معتقدات وامیال وعوامل روحیه وذوقیهءخودشان می فهمند وتعبیرمیکنند. مثلاً آن دوبیت پرازطمطراق وکاکهء مولانای‌روم راکه برای کلاهای کج وموی‌های‌ژولیده وپرگرد وخاك شمس‌الدین ، صلاح الدین زرکوب وحسام الدین چلبی انشاد نموده بود .

هوشم نه برادران‌وخویشان بردند این کج کلاهان موپریشان بردند
گویند چرا تودل بایشان دادی ؟ بالله که من ندادم ایشان بردند

امروزمردمان عصروزمان‌ما به‌موهای اتوکرده وگیسوان ژولیده وکلاهای مود پاریس تعبیر وتوجیه میکنند .

ازهمین‌باعث‌است‌که اروپائیان این‌قبیل اثرات‌را(لا یموت)میگویند وبرای آنها ابدیت‌ودوام قائل می‌شوند وفردوسی نیزشهنامهء خود را برای زبان فارسی‌بنائی‌ساخته است‌که ازباد وباران گزند ندارد .

برای‌یکنفرداهی تنهادها کافی‌نیست بلکه باید بادها و عبقریت‌عناصردیگری

هم ضم گردد یعنی شخص داهی باید دارای معلومات و تجارب کافی هم باشد و درعین حال سعی و عمل متمادی و خستگی ناپذیر لازم است تایک اثر داهیانه بمیدان برآمده بتواند و حتی هستند علمای مانند بوفون که میگویند: دهاعبارت است از یک سلسله صبر و مساعی متمادی.

یک انسان داهی ونابغه دراطراف ماهیت وچگونگی سیر حیات انسان، حیوان، جماد وسائر موجودات خداوندی دارای اطلاعات ونفوذ نظر کاملی میباشد. برای اینکه آن شخصی استعداد خدائی بر کسب همه چیز دارد ولهذا هر دقیقه وثانیهء زندگی باو در اطراف معلومات متذکرهء فوق درس غیرقابل فراموشی میدهد.

گریو یکی از متفکرین وارباب نظریه درعالم زیبائی وجمال را عقیده برین است که :—

«دها شکل خارق العاده وبسیار شدید عطوفت والفت (سمپاتی) است که شعلهء عشق حقیقی ورابطهء جمال معنوی را در داهی بیدار میکند وداهی بذریعهء آن می تواند اثر بدیعی ایجاد ودنیای نوی بوجود آرد ویابعبارهء دیگر دهاقدرتی است که انسان را استعدادبی مانندی جهت دوست داشتن ومحبت بجمال می آموزد وبه انسان تلقین میکند تا درهر چیز پهلوهای مستحسن وخوبی را دیده وعشق حقیقی را درنهاد داهی بیدار کند.»

اکثر مساعی داهی هاونوابغ مرکبی ازفعالیتهای شعوری وغیرشعوری میباشد.

واین قسمت سعی وعمل غیرشعوری آنهابابداع واختراع منجر میشود ، وحتی بعضی ها عقیده دارند که ارباب دها را شوق طبیعی آنها بابداع واختراعات محیر العقول رهنمونی میکند ولهذا آنها آثارشانرا مانند اینکه چطور آشیانه های خود را میسازند بوجود می آرند. گویته میگوید من وقتی ورترا نوشته وختم کردم وبعد ازان برومرور نمودم بحیرت افتادم وباور نمیکردم که این اثر من باشد. گویا باینصورت گویته میخواهد بفهماند که ورتر اودرعالم سیر فی المنام نگاشته شد.

رومانتیکهای آلمان دها را قوهٔ طبیعت میدانستند و میگفتند نبوغ و دها هم مانند طبیعت قدرت دارد از هیچ چیزی ایجاد کند .

بعضی از علما در بین دها و جنون رابطهٔ یافته اند و گفته اند دها نوعی از (نوورو ز) میباشد در این فکر بسیاری از علماء اشتراك دارند از قبیل عالم مشهور امراض عقلیه فرانسه Lelute و موروو تور عالم مشهور جنائیات ایطالوی لومبروز و این فکر را خیلی واضح و مفصل بیان کرد و گفت دها در زمرهٔ گروپ صرعه می آید و آنرا نوعی از امراض روحیه و عقلیه حساب می کنند. ولهذا برای آنها بعض دلایلی ذکر مینماید که ایشانرا بعدم انطباق بامحیط ، عصبیت وغیره متهم میسازد . همچنان عالم دیگری که اصلا یهود بود و ماکس نورداو نام داشت برای عبقریها چنین اوصاف و خصایصی ذکر میکرد واوهم مانند لومبروز و بلکه شدید تر از ان نواقص و کوتاهی هائی رادرشان دهات میجست . وحتی غلو و مبالغه این عالم در این مورد باندازهٔ زیاد بود که اورا علمای دیگر (شارلاتان علم) نامیدند .

این گفته‌ها دربارهٔ دهات و اهل ژنس و نبوغ هرطور میخواهد باشد مادران اشتراك نداریم زیرا درنظر ما دها ودیعهٔ خداوندیست که بهرکه خواسته داده و محصول یامعلول مرض و نقص طبیعت نمیباشد. ودلیل آنهم این است که شخصیتهای دیوانه و مجنون چطور ممکن است آثاری بیرون بدهند که عقول مردمان عادی از دادن نظائر آن محروم باشد ؟

بعضی از علماء میخواهند دها را اثر محیط اجتماعی بدانند و بگویند که حوائج محیط اجتماعی بعضاً مسبب پیدایش ارباب نبوغ در همان رشتهٔ که محیط بدان احتیاج کاملی داشته است میشود . اگر این تلقی قبول کرده شود درانصورت تاثیر فردیت اشخاص صاحب آثار از بین میرود و از یک عنصر مهم دها که شخصیت داهی است انکار بعمل می آید ـ علمائیکه با این عقیده همراه نیستند میگویند دها محصول محیط اجتماعی نیست برای اینکه داهی در یک مسافهٔ زیاد پیشتر از محیط

خود واقع میباشد وبین اووا کثریت جامعه ایده متجانس موجود نیست.

رویهمرفته باعلم وفلسفهء موجوده نمیتوان بحقیقت وماهیت دها پی برد زیرا این موهبهء پسیکولوژیک را که عبارت ازمخیله‌داهی واثر داهیانه میباشد امکان ندارد از نقطه نظر پتالوژی وپسیکولوژی توضیح ومعرفی نمود.

درینصورت چیزیکه با علم وعرفان موجوده میتوان درینزمینه قضاوت نمود وفکر کرد همانا این است که درمقابل آثار وعظمت فکر وقریحهء ارباب دها آفرین گوئیم وآنها را ازنقطه نظر خدمت وتاثیریکه دراجتماعات بشری نموده ومینمایند قدر کنیم زیرا وظیفه ما مردمان عادی درمقابل خدمات این بزرگان علم وتمدن جز ابراز حسیات احترام وقدردانی نیست. برای اینکه دهات عظمت وجمال را که منجر به خیر وفضیلت میباشد بیرون میدهند وقدردانی درمقابل آنها محبت بعظمت جلال وجمال است که حب خیر هم جز این نیست وکمال انسانی هم اینک درهمین نکته پنهان میباشد.

هفته دیگر

هفته دیگر زسعی ابر مروارید بار
آورد شاخ ازشگوفه عقد مروارید بار
گاه باد ازعارض گلبن برانگیزد نسیم
گاه ابر ازطره شمشاد بفشاند غبار
خطهٔ باغ ازریاحین سبز وچون خط دوست
گوشهٔ شاخ ازشگوفه پر زدر چون گوش یار
غنچه‌را ازخوشدلی درپوست کی ماند مجال
باده را ازخرمی درجام کی باشد قرار

«سید حسن غزنوی»

پ ، م، زهیر

رنګارنګ ګلان

د ښائیسته پسر لی د را تګ په شپو او ورځو کښی هر څوک د طبیعت پرودا یعو او دقدرت په صنا یعو تحسینونه وائی اوهرڅوک ددی شپو اوروځوو مناظرو ، آب وهوازیبا ئی اوښایست ته چه نړی دوباره ژوندی کوی اونوی روح او تازه کالبد وربخښی حیران اودیوه مین په شان ورته نا قراره وی. هرڅوک ودی ښائیسته فصل ته چه د نړی ښکلی شهی ده مرحبا اومقدم ته ئی دخپلی هستی او مستی په اندازه ښه را غلی او هرکلی کوی .

یوورته نیالګی ایږدی ، بل ورته صفائی کوی ، دریم ورته ګلزار جوړوی ما لیار بڼ ورته ښایسته کوی ، بزګرورته مځکی یوی کوی ، ځوانان او پیغلی ورته ناڅی ، شاعران ورته خوږی بدلی وائی .

هرچیری ، هرشی اوهرڅوک په رازرازژبوپه دول دول نغمو اوترانو اووینا وا ستقبال ځنی کوی .

موږ هم چه بل څه بیله څورنګا رنګه ګلان نه لرو ددی ښکلی شهی واستقبال اود ادب دګلزاروښا یسته څوګلان ښیندو ، څودا ګلان د پسرلی د ښو او ښا یسته ګلا نوسره یوځا ی اود پسرلی د ګلوګیډی جوړه کړی.

• • •

دزهیرله ژړوپانو ښوڅخه – ﴿دګلباز هیله﴾

دزړه په سوده کښی می د نرګس ګلان چه ستا دسترګو تمثال پکښی بریښی را تول کړی دی څویوځنی وا خلی .

دعوا طفو په کواره کښی می د ګلابوګلان چه ستا د ښا یسته رخسار ممثل دی را غوند کړی دی څویوځنی غوره کړی .

داحساساتو په کیڅی کښې می سنبل چه ستا د زلفو په څیر دی را تول کړی دی څو یو ځنی وا خلی.

دهیلو او آما لو ، دمینی او محبت په گتوری کښې می دیاسمن ، نسترن ، غاتول ، ریدی ، ریحان . . . . . را غوند کړی دی څو یو ځنی وا خلی .

وا خله ، یو گل وا خله ! ! ! ! پدی گړی کښې چه تول چهان گلزار او تمامه نړی له ازها ر و د که ده ، په دی ورځو کښې چه سمه اوغر ، باغ و راغ ، چمن او ا نجمن ، بوستان او گلستان دگل له جوشه او دبلبل له خرو شه ناڅی یو گل وا خله .

دگلباز زړه مه ماتوه ، دگل بازدامید مزی مشلوه ، دمین زړه مه خپه کوه
دا گلان ستا دپاره دی
دا گلا ن ارزانه دی
بهائی زیا ته نه ده

ځکه بهائی ستا مسیده ، ستادیدار ، ستاخواخوږی او ستا . . . . . دی.
دا مړا وی او ژړگل ، دا زهیر او خا زه گل چه زما دمینی او هیلو په بن کښې غوړیدلی او زما دعشق د گلبن شکوفه ده او په تولو گلانو کښې یی ستا ددیدار دپاره سر راپورته کړی دی و منه .

بوی ئی کړه ، وائی خله ، ورته وگوره ، ورته وخانده. زړه بنه ئی دخپل ښایسته او سره رخسار په ښکلی رنگ رنگ کړه او وجودئی په خپل دیدار ، کتو او خوا خوږی تازه کړه داده د گلباز هیله .

• • •

دشیلی له مرغلرو څخه — ﴿دمینی فلسفه﴾

ولی درو دوسره غاړه په غاړه او غیږ په غیږ کیږی.
او رو دونه ددریابو سره.....؟

ته پخپله پوهیږی ، بادونه په ښایسته او شکلو لګیدو او چلیدو داور یځوسره لوبی کوی .

په نړی کښی هیڅ شی یوازی نه دی .

تول شیان: ....

اوس چه اسمانی قانون زه او ته سره یوځای کړی یو.

ولی زه او ته سره چلاو اوسو.

دجګو بوتو مچه پرسیورو باندی وګوره.

دڅپو غاړه په غاړه کیدو ته ځیرشه.

بیانو دګلانو ښایست او غرور درپه زړه کړه.

• • •

لمر پر نړی ځلیږی او نړی په خپل غیږ کښی نیسی .

سپوږمی داوبو مخ ښکلوی .

مګر تولی دامچی او ښکلول څه قیمت لری او څنګه ارزی .

که ته ماونه ښکلی اومچ می نه کړی .

• • •

دتا ګورله ګلانو څخه — ﴿دیوه﴾

دجګو وښو په منځ کښی درود پرغاړه می وروپو ښتنه ځنی وکړه :

پیغلی نجلی! په دی دیوی سره چه تر پرونی لاندی دی نیولی ده چیری ځی ؟ خونه می تیاره اوتشه ده، څوك پکښی نشته.

دیوه دی وماته په پوررا کړه.....

توری سترګی یی راواړولی اومخ ته می وکتل اووی ویل:

ر اغلی یم تر هغو چه دلمر وړانګی اوپلوشی په غربی افق کښی تپی شی زمادیوه درودخانی پر اوبو ولامبی .

یوازی اوتک وتنهادجګو بوتو او وښو په منځ کښی ودریدم او ددی ددیوی لړزانه رنا می چه بیځایه داوبو پرمخ بریښیده اوروا نه وه وکتله.

دشپی دلومړی شومی په چپه چپائی کښی می پوښتنه ځنی وکړه .

پیغلی نجلی! تولی دیوی لګیدلی اوروښانه دی ، ته دخپلی دیوی سره چیرته ځی ؟ خونه می تیاره اوتشه ده ، څوك پکښی نشته دیوه دی وماته په پورراکړه...

توری سترګی ئی راواړولی اوپه تردد راته ودریده.وی ویل :

زه راغلی یم څوخپله دیوه اسمان ته هدیه کړم.

ودریدم اوددی دیوه‌می چه‌په‌تشه فضا کښی بیځایه لګیده‌ولیدله په‌تروږمی کښی می په نیمه شپه پوښتنه ځنی وکړه:

پیغلی نجلی ! داچه دیوه دی وزړه ته نزدی نیولی ده څه مقصد لری !

خونه می تیاره اوتشه ده ،دیوه دی وماته په پورراکړه....

یوه شیبه ودریده اوفکرئی وکړ.

په تیاره کښی ئی‌راته کتل اووی ویل .

راغلی یم څودخپلی دیوی سره دښاردديووله ښادی اوخوشحالی څخه برخه واخلم.

ودریدم‌اوددی‌کوچنی‌دیوی‌ته می‌چه بیځایه ددیووتر منځ‌ورکیده کتل .

دپخوانی‌روم دلوی‌شاعر تحفه _ ﴿تیرید ونکی ژوند﴾

(دهوراس اثر)

دژمی‌اوواوری دوره تیره شوه ، وابنه په د ښتوکښی‌اوپا نی اوڅا نـگی په ونوکښی‌پیداشوی‌درودخانی‌څپی‌بیا په‌رودواودریابوکښی‌په‌غورځنگ‌شوی ، بیاد ځنگلوښکلاوی په ځنگلواوکښتوکښی‌په نڅا شوی .

وگوره! زمانه تیریزی ، تاپوهوی‌چه نه‌ښائی دجاودانی‌شیانوهیله ولری ، دپسرلی نغمه اووزمه دژمی‌دسپیلیو اوسروباد وپرځای کښینی ، سورد وبی دښکلی پسرلی‌دشگوفوځای نیسی‌ځولزموده خپل ځای دمنی‌ومیووته وسپاری اوبیا دژمی‌وارراسی.

سره لدی هر پسر لی دوباره طبیعت روح او ځان ور کوی، هره نوی میاشت زړه میاشت دزړو څخه هیروی.

مگر موږ همدغه چه یو وارو تیاره تاتو بی ته و لاړو بیانه راځو ځکه بیله دی چه زموږ څخه یوه تیاره او دوړه پاته شی بل شی نه پاته کیږی.

بی ځایه او بی گتی او دسبا په امید مه اوسه، دکوم شی څخه پوهیږی چه سبا به ستا دخرڅ او جمعی په حساب او دفتر کښی ولیکل شی؟ یو وار چه تقدیر خپل قطعی حکم ستا په باب کښی صادر کړی بیا به بدایی، مقام، صولت او فصاحت هیڅ یو ستا په درد ونه خوری، هغه وخت هیڅوک ستا گریوان د مرگ له لاسه نه شوای ژغورلای. نو ښه داده چه . . .

• • •

دشکسپیر له اشعار و څخه — ﴿صبح کاذب﴾

ماته هغه سترگی چه د سپید و داغ او دسهار دسترگی په شان دی ښی نه ښکاری اور اباندی گرانی نه دی، داسی سترگی باید ونه وینم او غواړم چه را څخه لیری وی.

هغه ښوندان می چه په هغو سره ددرواغو دقسم شیرینی خوری او دهغو په ښورولو سره وعده خلافی کوی نه دی خوش اوندی دچا په نصیب او برخه شی.

نو زما مچی بیرته را کړه

زما مچی چه دمینی اور ښتیا نخښه وه بیرته راکړه

ځکه هغه مینه چه بیځایه او په درواغو او دروحی وی خوشی ده نو باید خوشی شی.

• • •

دانا کرئون له گلانو څخه — ﴿دم غنیمت وگنه﴾

دښنو وښو پر مخمل پروت او دطبیعت دگلانو او ودایعو سره بوخت یم، ای مینی! راشه نن می ساقی شه او څو پیالی دی را کړه.

وگوره! ژوند تیر یزی ، څوورځی وروسته هلوکی به موخاوری او خاوری به مودنور وپرپښولاندی وی ، هغه وخت یا دو بو دموبی گتی او افسوس او حرمان موخوشی او بیځایه دی که غواړی عطر راباندی وپاشی ، نن یی را باندی وپاشه که غواړی پر قبر می گلان کښیږدی او س یی را باندی وښینده ، که غواړی خوښ می کړی ، شهی می اوس دځنگه سره کښینوه ، ځکه معلومه نه ده چه سبا به دمرو سره یو ځای یم او که دژوند یوسره .

که غواړی دغم او ښکی می له مخ څخه پاکی کړی ، نن بی پاکی کړه. سبا فایده نه کوی . . . .

• • •

دملئاگروس له نغموڅخه — ﴿پیمان﴾

دشهـی په ولولوزلفو می دی قسم وی

دښکلو او ښا یستو په معطر بوی او زیبا عطر می دی چه خوب دسترگو څخه وړی قسم وی

په هغه دیوه می دی چه مینانود زهیری او دبیقراری او ژړا شاهده ده قسم وی چه دژوندانه څخه تریوه نفس او دنړی ددقایقو څخه تریوه دم زیات شی را نه دی پاته ای مینی ! پری می زده چه لږ تر لږ ه یو گړی دځای په میل او یو نفس دزړه په غوښت تیر کړم.

څـو به دغـه یو گـړی او یـو نفس کـښی دشهـی پـه ویاړنه یوه نغمه ووایم .

• • •

د غرب له گلانو څخه - ﴿خوږ پسرلی﴾

خوږ پسرلی ، د کال د فصلو سلطان دی. هغه وقت چه گلان غوړیږی نجونی په دله دله ناڅی ، ژمی اود ژمی سیلی ورکی‌شوی دی ، په معتدله هوا اوښکلی پسرلی کښی ، گلان غوړیږی ، مرغان چغیږی ، اوبه بهیږی ، هرشی ژوندی کیږی. شپانه په زړه وړونکو نغمو شپیلی وهی ، غاتول ، گلاب ، نسترن ، شگوفه ، بنفشه اوداسی نور په خپلو وږمو مستوی .

شنه او بخملی وابنه موپښی رامچوی ، مینان دخپلو شهیو ولیدو ته هڅه کوی. لاس وپښی وهی . پیغلی او نجونی ریدی او غاتول په زلفو کښی وهی اولمرته گرزی اود لمرد پلوشو اورښا څخه استفاده کوی هرچیری رازراز نغمی زموږ غوږونه اوزړونه را خوښوی.

واه ، واه پسرلی ، واه واه د پسرلی نغمی

رباعی

زانروز که عشق باتوکردم آغاز — دردام بلا ماندم دردام گداز
هرناز که دانی میکن ای‌مایه ناز — دانم‌که چومن زبون‌بکف ناری‌باز

• • •

تا بود روزی مهر لاف من و تو — در خواب ندیدکسی خلاف من و تو
چون تیره‌شداکنون‌می صاف من‌وتو — مادر نه بهم برید ناف من و تو

• • •

تا بنده شد از هوا قرین هوسی — جزناله زبنده بر نیاید نفسی
فریاد رسم نیست بتا جزتوکسی — فریاد زدست‌چون توفریاد رسی

• • •

ای‌آنکه زمن بتوبدی گفت‌کسی — برکشتن من خوبترکردی هوسی
زین کار همی‌نیایدم باك بسی — صدکشته چومن‌به که توغمگین‌نفسی

(حکیم ازرقی هروی)

بهاریه

استاد ملک‌الشعراء بیتاب

بهار آمد و شد تازه باغ و بستان باز
بیا برغم شتا جام عیش بستان باز

بهار آمد و بهر نثار بر سر گل
چه خوب گشته گهر پاش ابر نیسان باز

بهار آمد و آمد زمان قلبه کشی
که زیر یوغ کشد گاو مرد دهقان باز

بهار آمد وچون میکشان پیاله بدست
عروس گل شده سوی چمن خرامان باز

بهار آمد و بیگفتگو گل سوری
بروی ماشده چون لعل یار خندان باز

بهار آمد وهمچون رخ نکورویان
شگفت لاله چه نیکو بکوه و دامان باز

بهار آمد وبهر تفرج و تفریح
روند خلق سوی گلبهار و پغمان باز

بهار آمد وگردید گرم بزم سپورت
بخیز وجست نشاط است گوی وچوگان باز

بهار آمد و شد عهد رخصتی سپری
بشوق و ذوق بمکتب روند طفلان باز

بهار آمده ای باغبان چه بیرحمیست
که بهر ما نگذاری در گلستان باز

بروی شاهد گل چشم بلبل گلباز
برنگ آئینه گردیده است حیران باز

زآب آتش گل میشود فروزان تر
نموده است عیان قطره های باران باز

بصحن باغ که جا کرده بود زاغ وزغن
گرفت موقع خود عندلیب خوشخوان باز

بخواب در شب باران نمیگذارندت
ز بسکه ناله کنان میرسند مرغان باز

برای دوده نشینان بینصیب زباغ
کند ریاح پراگنده بوی ریحان باز

بوصف گل که بدل خار خار او دارد
قصیده ها کند انشاء هزار دستان باز

روند سیل صفت زائران مزار شریف
که کرده موج گل سرخ سخت طوفان باز

دل فسرده من از فشار سردی دی
بباغ وراغ بکن در دخویش درمان باز

سه ماه مهر بما وضع سرد مهری کرد
هزار شکر که شد گرم روی و تابان باز

ز بعد آنکه خرف گشته بود وسرد مزاج
جوان بقدرت یزدان شده است گیهان باز

فصول اربعه دائم به آمد ورفت است
ولی چو رفت ز دنیا نیاید انسان باز

بهار عمر چو دریافتمش خزان هر دم
چه ممکن است که یابی طراوت آن باز

بیا جوان بعبث عمر خویش صرف مکن
وگرنه میشوی بیتاب سان پشیمان باز

محمد حسین بهروز

رزم وبزم

نظامی گنجوی شاعر معروف ومثنوی سرای مشهور سدهٔ ششم هجری در جملهٔ خمسهٔ خود کتابی بنام سکندرنامه دارد که درسال ۵۸۷ هجری قمری تالیف شده وشامل بدوقسمت شرفنامه واقبالنامه (خرد نامه) میباشد .

شرفنامه یک اثررزمی بوده درخصوص لشکرکشی ها ـ جنگها وفتوحات اسکندر برشتهٔ نظم درآمده وصحنه‌های خونین پیکاررا به بهترین وجه ترسیم وتمثیل میکند . باآنکه این اثرسراسرازدوخورد ، گیرودار ، پرخاش وکارزار بحث میراند ولی درآغاز هر داستان شاعرشیوا بیان یادی ازشادی وسرورکرده بزم میخواهد وعشرت آرزومیکند می میطلبد ومعشوقه میجوید . (۱)

اگر درابیاتی ازغرش کوس تندرخروش ، بانگ جرس وجلاجل ـ شورش گاودم وبوق آوازروئینه طاس وخرمهره وآوای دهل وتبیره ذکر میکند وآهنگ نای وصدای شیپوررا سوراسرافیل میخواند ومیگوید :

بغرید کوس(۲) ازدرشهریار　　جهان شد زبانگ جرس(۳) بیقرار

---

(۱) هاتفی هروی که تیمورنامهٔ خود را پیروی ازسکندرنامهٔ نظامی سروده است نیزاین رویه‌را اختیارکرده است باین تفاوت که نظامی درآغاز داستان خطاب بساقی کرده می‌میطلبد ولی هاتفی درآخرداستان خطاب بساقی ومغنی میکند ومطلوب خود را اظهارمینماید .

(۲) : ـ کوس :ـ نقارهٔ بزرگ سعدی میفرماید :ـ

تانشنوی زمسجد آدینه بانگ صبح　　یا ازدرسرای اتابک غریوکوس

(ناگفته نماند که اکثراین لغت هابه‌معانی زیاداستعمال شده‌مورداستعمال بسیار دارندولی مابه آنچه‌درین ابیات ازآن‌مراداست‌سروکاردارییم نه‌بادیگرمعانی آن.)

(۳) جرس :ـ زنگوله ودرای ، اجراس جمع آن .

تبیره(۱) زن از خارش چرخ خام لویسه (۲) برافگند شب را لگام

درآمد بشورش دم گاودم (۳) بخنبک(٤)زدن خام روئینه خم(٥)

زروئین دژ کوس تندر خروش بدژهای روئین درافتاد جوش

• • •

زخرمهره (٦) ها مغز پرداخته زمین مغز کوه از سر انداخته

---

۱) تبیره :ـ دهل کوچکیست که میانش باریک ودوسرش پهن باشدرودکی درکلیه‌ودمنه گوید.

پس تبیری دید نزدیک درخت هرگهی بانگی بجستی تند وسخت

(ص۲۱۱ج اول تاریخ جلال همائی)

۲) لویسه :ـ ریسمانی که وقت نعل بستن پوز اسپ رابدان پیچ دهند :

(شمس اللغت)

۳) گاودم :ـ باواو موقوف ودال مضموم نای رومی که بصورت دم گاو سازند ودروقت جنگ نوازند وآنرا انفیر وشیپور نیز خوانند.(شمس اللغت)

٤) خنبک :ـ بالضم وبای موحده مفتوح برهم زدن کفهای دست بنوعی که آواز باصول برآید وهم خروش وسرودزدن . (غیاث اللغت)

٥) روئینه خم :ـ کوس مثل خم که‌از تنج ساخته شده‌باشد ودرروزجنگ واعیاد دردیوان پادشاهی نواخته می‌شود .

(٦) خرمهره : ـ مهره سفیدونوعی ازبوق ونفیری که درحمامها وبازی گاهها وآسیا ها نوازند. وخرمک ومهره‌های بزرگ کم قیمت که برگردن خربندند . وخال سفیدی که درچشم مردم افتدونابینا گردد

(فرهنگ نفیسی ص ۱۳۵۳.)

زبس شورش بوق(۱) ور وئینه طاس(۲) بگردون گردان در آمد هراس
زنای دهنده بر آهنگ دور گمان بود کامدسرافیل وصور

• • •

شعبهای(۳) شیپور زآهنگ تیز چو صور سرافیل در رستخیز

• • •

جلاجل(٤) زنان از نواهای زنگ بر آورد خون از دل خاره سنگ

در ابیاتی دیگر نغمهء نای ونی بامی رخشنده میخواهد وبا آن رفع محنت میکند شربت جانفزا می طلبد وبساط غمی درمی پیچد نشاط می آورد وازغم جانگزا دوری میجوید می یاقوتی وجام سفالی آرزومیکند ومیفرماید:-

بیا ساقی آنجام رخشنده می بکف گیربانغمهء نای ونی
میی کوبفتوای میخوارگان کند چارهء کاربیچارگان

• • •

بیاساقی ازخود رهائیم ده زرخشنده می روشنائیم ده
میء کوزمحنت رهائی دهد باآزردگان مومیائی دهد

• • •

بیا ساقی آن شربت جانفزا بمن ده که دارم غم جانگزا
مگر چون باآن شربت آرم نشاط غمی چند را درنوردم بساط

---

(۱) بوق :- کرنای که بزبان هندی بهیر گویند . (لطایف اللغت)

(۲) روئینه طاس :- کوس خوردیکه ازروئین ساخته شده باشد.

(۳) شیپور :- بالفتح وبابای فارسی مضموم نای رومی که در حربگاه نوازند. (شمس اللغت ص ۲۷ ج دوم)

(٤) جلاجل :- آلتی بوده بیضوی الشکل ۳۵ وجب که آواز مزعج عجیبی داشته است . (ص ۲۱۲ ج اول تاریخ ادبیات جلال همائی)

مگر درشمس اللغت ص ۲۵٤ ج اول چنین نوشته شده است :

جلاجل بالضم رنگهای چند که درچرم دوخته براسپ وشتر آویزند.

بیا ساقی آن آب یاقوت وار — درافگن باین جام یاقوت وار
سفالینه جامی که می جان اوست — سفال زمین خاك ریحان اوست

ویااگر درجائی از ترنگا ترنگ تیغ وکوفتن گرز برزمین وبالاشدن گرد وغبار برآسمان از خدنگ وجوشن وتیر وکمان، از کمندپیچ پیچ وزنبوره تیزنیش، از ضربهای سنان وفشافش تیر پران ـ از خسته شدن رنجیدگان و آه و ناله نیم کشتگان یادی میکند و میگوید:

ترنگا ترنگ در خشنده تیغ — زماهی ورقها بر آورد میغ

• • •

زبس کوفتن برزمین گرز وتیغ — زهر غار برشدغباری بمیغ (۱)
زمنقار پولاد پران خدنگ (۲) — گره بسته چون دردل خارسنگ
کمان کج ابرو بمژگان تیر — زپستان جوشن (۳) برآورده شیر
کمند گره داده پیچ پیچ — بجر گیرد گردان نمیگشت هیچ
ز موزونی ضربهای سنان — برقص آمده اسپ زیر عنان
بزنبوره (٤) تیز زنبور نیش — شده آهن وسنگ راروی ریش
زمین خسته ازخون رنجیدگان — هوا بسته ازآه سنجیدگان ؟

درجای دیگر نقل و میئی میخواهد و مستئی میطلبد ، باده میجوید که فرخ پی و داروی درد وی باشد راهی تقاضا میکند که راحت انگیز روح اوگردد آب ناری آرزو مینماید که باآن دفع خماری بکند وچنین اظهار میکند :ـ

---

(۱) بالکسر بمعنی ابر و بخار زمستان است

(۲) خدنگ :ـ تیرچوبین سخت وقسمی ازچوب که ازآن تیرسازند .

(۳) جوشن :ـ بافتح جنسی ازپوشش مبارزان وقیل زره . . . . . .
(ص۲٦۲ شمس اللغت)

(٤) زنبوره و زنبورك نام اسلحه ایست وتوپ کوچك وتیرکوچک .
(ص ۳۷۵ شمس اللغت)

بیا ساقی از می مرا مست کن چو می در دهی نقل بر دست کن
از آن می که دلرا بدان خوش کنم بد و زخ درش طلق آتش کنم
بیا ساقی آن می که فرخ پی است بمن ده که داروی درد وی است
میی کوست حلوای هر غم کشی ندیده بجز آفتاب آتشی

• • •

بیا ساقی آن راحت انگیز روح بده تا صبوحی کنم در صبوح
صبوحی که برآب کوثر کنم حلالست اگر تا بمحشر کنم

• • •

بیا ساقیا آن آب نارم بده هم از بهر دفع خمارم بده
خمارم مگر بشکنی زآب نار بدفع خماری بد ینسان خم آر

اگر در بین داستانی از صف آرائی لشکر ـ حمله و جدال ، قتل و قتال بحث نموده وصحنهٔ جنگی را تمثیل میکند و میگوید

چو از هردو سو لشکر آراستند یلان سر بسر مرد میخواستند
سیاست درآمد بگردن زنی ز چشم جهان دور شد روشنی
ز بس خون که گرد آمد اندر مغاك چو گوگرد سرخ آتشین گشت خاك
ز شمشیر برگشته جائی نبود که در غار او اژدهائی نبود
نهنگ خدنگ از کمین کمان نیاسود در یکزمین یکزمان
کمند اژدهای مسلسل شکنج دمن باز کرده بتاراج گنج
ز غریدن ژنده پیلان مست نفس در گلوی هژبران شکست
ز بس تیغ برگردن انداختن نیارست بس گردن افراختن
پدر با پسر کین برآراسته محابا شده مهر برخاسته
ستون علم جامه در خون زده نجات از جهان خیمه بیرون زده
ز بس خستهٔ تیر پیکان فشان شده آبله دست پیکان کشان
چنان گرم شد آتش کارزار که از نعل اسپان برآمد شرار

درآغاز داستان خرابی از باده وجام میخواهد واظهار میکند :

بیا ساقی از باده بردار بند به پیمای پیوندن باد چند
خرابم کن از بادهٔ جام خاص مگر زین خرابات گردم خلاص

وهم وسیلهٔ رسیدن بمنزل مقصود وازالهٔ اندوه باده را میداند وهی خون دختر رز میخواهد وبآن ذریعه گرمی مغز میجوید. ومیگوید :—

بیا ساقی از من مرا دور کن جهان از می لعل پرنور کن
میی کو مرا ره بمنزل برد همه دل برد او غم دل برد

• • •

بیا ساقی آن خون رنگین رز درافگن بمغزم چو آتش بخز
میی کو خودم پای لغزی دهد چو صبحم چراغ دو مغزی دهد

اگر در قسمتی از داستان پرخاش دو مبارز را شرح میکند و صحنهٔ کارزار را استادانه مجسم مینماید وزد وخورد وگیرودار آنها را باکلمات مناسب ادا میسازد میفرماید :

ز روسی برون شد بآوردگاه یکی شیر برطاس(۱) روبه کلاه

• • •

مبارز طلب کرد جولان نمود بنام آوری خویشتن را ستود

• • •

ز قلب ملک پیش آن تندمار فرو رفت جوشن دری ترک وار
بپرخاش کردن کشادند چنگ در آن پویه کردند لختی درنگ
ز شمشیر برطاسی خشمناک جوان مرد رومی درآمد بخاک
دگر رومیی رفت وهم خاک دید که برطاس را سخت چالاک دید
چنین تا بمقدار هفتاد مرد بقتل آمد از رومیان درنبرد
ملک زادهٔ بود هندی بنام بسی سر بریده بهندی حسام

(۱) نام یکی از پهلوانان قوی پنجهٔ روسی منسوب به شهر برطاس که در حدود روس وولایت ترکستانست.

برآن گرگ درنده‌چون‌شیر مست — برآشفت پولاد هندی بدست
بسی حمله کردند دست آزمای — سر بخت کس در نیامد زپای
ملک‌زاده‌هندی‌چوشدسخت‌گوش — برآورد شمشیر هندی بدوش
چنان راند برنده الماس را — که‌سر در سم‌افگند برطاس را

در حصهء دیگری از شربت دلفریب ساقی دفع عطش میکند و عشرت و شادی میخواهد وآب جوی بهشت در جام آتش سرشت میطلبد و بآن آب وآتش درد خود را دوا میسازد و میگوید :

بیاساقی ازشادی نوش وناز — یکی شربت آمیز عاشق نواز
به‌تشنه ده آن‌شربت دلفریب — که تشنه زشربت ندارد شکیب

• • •

بیا ساقی آن آب‌جوی‌بهشت — درافگن‌درآن‌جام آتش‌سرشت
ازآن آب وآتش‌مپیچان‌سرم — بمن ده کزان آب‌آتش ترم

و درجائی ازساقی‌سیمین ساق چراغ مغان درخواست‌میکند وازآن روشنائی چشم ودل میجوید ومیی‌میخواهد که‌با آن‌دفع رنج‌ومحنت‌بتواند کرد وزمانی از درد وغم رهائی بتواند یافت.

بیا ساقیا آن چراغ مغان — بیاور بمن برمیا ور فغان
چراغی کزوچشم‌هاروشنست — چراغ دلم را ازاو روشنست

• • •

بیاساقی آن‌می که‌محنت‌براست — بچون‌من‌کسی‌ده‌که‌محنت‌خوراست
مگربوی‌راحت‌بجانم دهد — زمحنت زمانی امانم دهد

اگر درداستانی هنگامیکه گلگونی دامان سپهر با اشعهء زرین آفتاب‌زایل میگردد میدان رزم می‌آراید تا بخون مبارزان دلیر دامان زمین را گلگون بسازد. میمنه ومیسره ـ قلب‌وجناح ـ ساقه وکیمنگاه آراسته وتنظیم میکند. ازهم آوازی تبیره ودرای صورقیامت برپای میسازد . خروش کوس وخرمهره

وفریاد گاودم وروئینه خم را بگوش جهان وجهانیان میرساند ومیگوید :

سپیده چوسر-ربرزد از باختر سیاهی بخاور فرو برد سر
سپه را بیا راست خاورخدیو در اندیشه زان مردم آهیخ دیو

• • •

نخستین صف میمنه (۱) ساز کرد زتیغ اژدها را دهن باز کرد
صف‌میسره هم برآراست چست یکی کوه گفتی زپولاد رست
جناح آنچنان بست در پیشگاه که پوشیده شد روی‌خورشید وماه
زقلبی که چون کوه پولاد بود پناهنده را دل بدوشاد بود
چپ وراست آراست ازبرق تیغ که آرایش گلبن ازاشک میغ

• • •

تبیره هم آوازشد بادرای (۲) چو صور قیامت دمیدند نای
زخاریدن کوس خارا شگاف پرافگنده سیمرغ در کوه قاف
ز فریاد خرمهره و گاودم علی الله برآمد ز روئینه خم

در قسمت دیگرمی‌جان پرور لایق ودرخور برای‌رفع تشنگی تقاضامیکند. در شب تیره رخشنده خورشید وجام جمشید میطلبد . ازساقی‌جامی وازگل یاقوتی پیامی میخواهد . رخ خود را برنگ بادهء بیجاده گون بیجاده گون آرزو مینماید ومیگوید :

بیاساقی‌آن می‌که جان پروراست چوآب روان تشنه‌را درخوراست
درین غم که از تشنگی سوختم بمن ده که می خوردن آموختم

---

(۱) طرف راست‌لشکررا میمنه- طرف چپ‌آن را میسره - میانهء آن را قلب دنبالهء آن را ساقه جوانب‌وخود لشکررا جناح‌میخوانند .

(۲)درای :-جرس که‌اورا گنهه‌نامندوآوازشوروغوغا. (ص۳۱۵شمس‌اللغت)

بده ساقی آن جام جمشید را شب تیره رخشنده خورشید را
مهء کز فروغش شهء زاغ چهر ستاره عقیقی شود بر سپهر

• • •

بیا ساقی از باده جامی بیار زبیجاده گون گل پیامی بیار
رخم را بدان باده چون باده‌کن ز بیجاده رنگی چو بیجاده کن

خلاصه نظامی در هر داستانی که‌در آن رزم وآوردی بوده‌ویازد زدوخورد ووگیرودار بوقوع رسیده در آغاز آن ابیاتی چند که از آن بوی عشرت طلبی وبزم آرائی استشمام میشده‌داخل‌کرده خواننده‌را باین واسطه از مجلس بزم وشادی بعرصهء رزم وداوری وبرعکس آن از صحنه پیکار وکارزار به حلقهء عشرت وسرور سوق میکند .

درپایان با تذکار چند بیت دیگر نشاط‌آور وروح پرور نظامی نبشتهء خود را خاتمه میدهیم :

بیا ساقی آن می‌که ناز آورد جوانی دهد عمر باز آورد
بمن ده که این هردوگم کرده‌ام قناعت بخو ناب خم کرده ام

• • •

بیا ساقی آن جام زرین بیار که ماند از فریدون وجم یادگار
می ناب ده عاشق ناب را بمستی توان کردن این خواب‌را

• • •

بیا ساقی آن آب چون ارغوان کزو پیر فرتوت گردد جوان
بمن ده که تازوجوانی کنم گل زرد را ارغوانی کنم

• • •

بیا ساقی آن باده در دست گیر که‌از خوردنش نیست کس را گزیر
بیار آن جگر گوشهء آفتاب که هم آتش آمد زگوهر هم آب

بیا ساقی آن رنگ داده عبیر — که رنگش زخون داده دهقان پیر
بده تا مگر جان درآید بچنگ — دهد رنگ و آبش مرا آب و رنگ

• • •

بیا ساقی آن می که او دلکش است — بمن ده که می در جوانی خوش است
مگر چون بدان می دهان تر کنم — از و بخت خود را جوان تر کنم

• • •

بیا ساقی آن راح ریحان سرشت — بمن ده که بر یادم آمد بهشت
مگر زان می آباد کشتی شوم — و گر غرقه گردم بهشتی شوم

• • •

بیا ساقی آن آب آتش خیال — در افگن بدین کهر با گون سفال
گوارنده آبی کزین تیره خاك — بدو شاید اندوه را شست پاك

• • •

جهان غم نیرزد بشادی گرای — نه از بهر غم کرده اند این سرای
جهان از پی شادی و دلخوشی است — نه از بهر بیداد و سختی کشی است
چو دی رفت و فردا نیامد پدید — یک امشب بشادی بباید چمید
غم نامده خورد نتوان بزور — که پیش از اجل رفت نتوان بگور

مکن جز طرب در می اندیشه ای
پدید است بازار هر پیشه ای (ختم)

رباعی

پیچیدن افعی بکمندت ماند — آتش بسنان دید بندت ماند
خورشید بهمت بلندت ماند — اندیشه برفتن سمندت ماند

• • •

گر نعل سمند تو بر آهن ساید — زو چشمهٔ خضر در زمان بکشاید
ور خصم تو بر آئینه رخ بنماید — دست اجل از آئینه بیرون آید
(حکیم ازرقی هروی)

نویسنده بروك فولر
مترجم: بناغلی میرنجم الدین انصاری

(پیوسته بگذشته)

روانشناسی طفل

٤ : روش وتقرب علمی در روانشناسی طفل

روش علمی :- ترقی و پیشرفت در روانشناسی طفل در طی سالهای اخیر بیشتر از استعمال وتطبیق روشهای علمی در ین ساحه بوجود آمده است. شرایط علمی بطور کلی مشتمل بر استعمال روشهای دقیق‌تر و صحیح تر مشاهده و تعبیر معلومات و نتایج حاصله بروش تعمیم استقرائی می باشد. از بکار انداختن این روش که یک کتلهء معلومات و اطلاعات مرتب و منظمی بدست می‌آید که در پیشگوئی از حوادث طبیعی وکنترول آنها ممد و مفید می باشد.

یک شرط لازم مشاهده علمی گرد آوری حقایق بطور منظم وسستماتیک است بر طبق یک نقشه وپلان معین. روشهائیکه بکاربرده میشود باید قابل تائید وتصدیق توسط مشاهدین دیگر باشد بعبارهء دیگر لازم است مشاهدین ومدققین دیگر از تطبیق روشهای مذکور عین همان نتایج را بدست آورند؛ و این امر موجب میگردد که باید شرایط مشاهده بصورت واضح و صحیحی بیان گردد تااینکه دیگران آنها را در تحت شرایط متشابه یا شرایط کاملاً متخالفی تکرار و نتایج خود را در قید تحریر آورده و آنها را باساس صحیحی بانتایج اصلی مقایسه و مقابله کنند. روشهای علمی صریح ومشخص بوده و اصطلاحات توصیفی کاملا معین و محدود یا نتایج مقداری را مورد استعمال قرار میدهد که از استعمال آلات و اسباب تجربی حاصل گردیده. مشاهدات علمی باید در زیر شرایط و عوامل کنترول شده بعمل آورده شود و بدینطریق تمام فکتورهائیکه

بر نتایج اثر می اندازند معلوم بوده وپیمایش می شود وفکتورهائیکه تجربه را مختل می سازد از بین برداشته میشود .

از معلومات و نتائجیکه توسط مشاهده علمی بدست می آید بروش استقرأ تعمیم وکلیه استنتاج میگردد. نخست یک ساحه وسیع معلومات مرتباً بصورت جدول ترتیب داده میشود. بدینطریق ما میتوانیم توالی منظم و واقعات یکنواخت را تشخیص کنیم . ثانیاً یک فرضیه تشکیل داده میشود تانتایج ایضاح گردد . ویک عده مشاهدات دریک زمره یا دسته عمومی شامل ساخته شود ثالثا این فرضیه توسط مشاهده وتجریب مزید تحقیق وآزمایش می گردد . در نتیجه یا قبول میشود یامتروك می گردد . تعمیماتیکه بدین نهج بدست می آید نسبت بروشهای تفکری که در بخش گذشته مورد بحث قرار گرفت اساس رصین تری رابرای یک تصور و مفکورهء یکسان فینامنن ها یاحادثات طبیعی می سازد .

هرگاه مشاهدات بامراعات پارهء ازشرایط وتدابیر مقدماتی مناسبی بعمل آمد واز نقطه نظر تفکیر علمی مورد تنقید قرار داده شد یا بعبارهء دیگر به محک تجربه آزمایش گردید وصحت آنها باثبات رسید پس آنها بصفت یک کتلهء علم ومعرفت ساینتفیک درساحهء مختصهء خود عرض اندام میکنند علم ومعرفت ساینتفیک دریک زمان واحد ومعین حل مسائل را نشان میدهد که برای آنها روشهای موثری کشف گردیده است . این کتلهء حقایق مثبته دائماً در پرتو تحقیقات تازه اصلاح وتعدیل میشود وچون روشهای جدیده برای رفع مشکلات و معضلات قدیمه بدست می آید ، برحقایق مذکوره افزوده می شود . بنابران ساینس همیشه بحالت تحول می باشد وتغیر وترقی از اوصاف ممیزه آن شمرده می شود . ممکنست ساینس فردا از ساینس دیروز متفاوت باشد نه از اینجهت که تعمیمات سابق غیر صحیح بودند بلکه از اینجهت که تعمیمات لاحق صحیح تراند .

هر رساله یامقالهء سانتیفیک درحقیقت خلاصه،موقعیت و مرتبهء موجودهءیک موضوع است که بانکشاف ساحه های تازهء تحقیق وتتبع تحول می پذیرد .

درینجا امکان ندارد تمام روشهای مشاهدات علمی را که در توسعه وارتقأ روانشناسی طفل کمک نموده شرح دهیم . یک عدهء برگزیده تیپ های مهم ترین تحقیق شامل روشهای ذیل است بیوگرافی منظم ، مطالعات حالت ، مشاهدات مرتب ، اندازه گیری یاپیمایش ، روشهای احصائیه وی ، تجربه ، در ذیل بروءس مطالب روشهای مذکور می پردازیم .

بیوگرافی های منظم - آغاز روش علمی درروانشناسی طفل در اطلاعات منظم تریکه بصورت بیوگرافی دربارهء انکشاف ذهنی وجسمی طفل داده شده ، به مشاهده میرسد. چندی قبل از ۱۸۰۰ « تیده مین » اثرخود را که موسوم به « مشاهدات درباب انکشاف استعداد های ذهنی اطفال » بوده درجرمنی نشرکرد . در ۱۸۸۲ یک فزیولوجی دان جرمن موسوم به « پری یر » اثر مهم خود را که موسوم به « روان یا ذهن طفل » بود بمعرض انتشار گذاشت . دراین کتاب دانشمند مزبور مشاهدات خویش رادربارهء فرزندش اززمان ولادت تاسن سه سالگی شرح میدهد . واین اثر هنوز مثال خوبی برای کوشش علمی دربیوگرافی نویسی است. یادداشتهای مفصلی در وقت بعمل آوردن مشاهدات گرفته شده بود .

بعد ازان دراطراف یاد داشتهای مذکور بیوگرافی شکل وصورت گرفت موضوعاتیکه درین اثر بیان گردیده ، انعکاسات دروقت ولادت ، ظهور نخستین عکس العمل در مقابل نور ، عکس العمل بدست گرفتن وامثالهم می باشد و همین موضوعات است که تفاوت بین این بیوگرافی و اطلاعات حکایتی غیر علمی را خاطر نشان می سازد . نوشتجاتی از قبیل بیوگرافی مولفه « پری یر » بر استعمال تخنیک های تجربی ومشاهده علمی را درتحت شرائط معین درآینده دلالت می نماید. در اثنای بیست یاسی سال دیگرچند بیوگرافی اطفال کوچک که از نقطه نظر روانشناسی مفید بوده انتشار یافت .

اگر طریقه های منظم و خالی از غرض و تعصب علمی را والدین و دیگران بکار برند مشاهداتیکه از طرف آنها بعمل آورده می شود دارای بعض ارزشها از نقطهء نظر روانشناسی خواهد بود. معهذا بطور کلی بیوگرافی ها دارای این نواقص و معایب اند. اولاً وضعیت هائیکه مشاهده می شوند در تحت شرایط معین مشاهده نمی شوند. بعبارهء دیگر شرایط مشاهدهء زیر کنترول و ادارهء مشاهده کننده نمی باشد، ثانیاً چند حالت قلیل و محدودی مشاهده می شود. اهمیت بیوگرافی ها بیشتر از این لحاظ است که آنها مسائل را برای مطالعه تجویز می نماید تااینکه مسائل را بطور قطعی فیصله کنند.

مطالعات حالت: این روش رابطه قریبی به روش بیوگرافی دارد در این طریقه مطالعات مفصلی در بارهء اطفال منتخب در یک مدت مشخص و محدودی بعمل می آید. اطفال نورمال بد بنطریق نیز مطالعه می شوند لاکن بیشتر اطفالیکه در انکشاف، آموزش یا اخلاق مشکلاتی را ایجاد میکنند در این روش مورد مطالعه قرار داده می شوند. یک مطالعهء حالت که بدقت و اهتمام کاملی صورت گرفته باشد مشتمل بر معلومات در بارهء خانواده و محیط اجتماعی طفل و ضعیت جسمانی و تاریخ و انکشاف او، تجارب تربیوی و اقتصادی او، عادات موجوده، سازگاریها و اوضاع او می باشد. مطالعات حالت عموماً توسط مدققین تربیوی، اجتماعی یا روانشناسی که آزموده و دارای تربیه خوب و نظر آفاقی باشند بعمل آورده می شود این دانشمندان از ریکاردهای موجود، از سرگذشت خود طفل، از والدین معلمین و رفیقان او معلومات بدست می آورند و برای تکمیل این گزارشات مشاهدات صحیح و تخنیک های دقیق اندازه گیری نیز بکار برده می شود.

روش مطالعهء حالت بحیث یک طریقه برای حل مسایل یک طفل مشخص بی نظیر میباشد. لاکن بحیث یک روش علمی باید از نتائج آن بکمال

دقت واحتیاط استفاده بعمل آید. بعبارهء دیگر باید نتایج روش مذکور مورد تنقید علمی قرارداده شود. تنها وقتیکه مطالعات حالت های یک تعداد زیاد اطفال بدقت باهم مقایسه گردیده، یکنواختی ها، انحرافات وروابط علت ومعلول دربین آنها کشف گردد، استنتاجات قابل اعتمادی میتوان نمود.

مشاهدات مرتب : - هرگاه مشاهداتی دربارهء پاسخها یا تلبیه های طفل درمقابل بعض حادثات طبیعی مطابق یک نقشه وپلان برویکار آورده شود که پیشتر ترتیب یافته‌است این تخنیک را می توان مشاهدهء مرتب یامطابق پلان نامید. دراین روش وضعیت ها و موقعیت هائی انتخاب می شود که درتحت شرایط عادی مکرر واقع میگردد ورفتار وکردار اطفال سنین مختلفه که دارای انواع تجارب مختلفهء قبلی میباشند، بکمال دقت ثبت وتحریر می شود. یک پلان یا خاکهء تیار برای بعمل آوردن مشاهدات استعمال می شود. فایدهء آن اینست که یک صفت مشخصه بطور یکنواختی زیر مشاهده وبقیدتحریر می آید، دقت وتوجه بصورت مرتبی تمرکز داده می شود. این تخنیک ازباعث آزادی خود، یکی ازبهترین طریقه هائی برای مطالعه رفتار وکردار طوعی اطفال است .

مثالهای بسیار خوب ومتعددی برای مشاهدهء مرتب وجود دارد. چنانچه « پیاژیت » انکشاف لسان، قضاوت واستدلال را دراطفال مطابق یک پلان ونقشه معینه مشاهده نموده ونتایج مشاهدات خود را بقید تحریر درآورده « توماس » روش مذکوررا به مطالعهء مسایلی مانند روابط اجتماعی بکار برده، « مک کارتی » ودیگران استعمال لغات ولسان را بوسیلهء این روش مطالعه نموده اند. « گیزل » دراین زمینه کمک های بارزترینی نموده ویکی ازطرفداران برجسته ترین این روش بوده، وعلی الاکثر رفتار وکردار طفل را بوسیله تصاویر متحرک ثبت وضبط نموده تادرآینده برای تحلیل وتدقیق

مفصل بکار برد و پاسخها و عکس العمل های یک طفل را به سنین مختلفه مقابل ومقایسه نماید .

یک صورت تعدیل و اصلاح شده روش مشاهده این است که یک تیپ مخصوص رفتار و کردار در اثنای دوره های گزیده و منتخبهٔ وقت تحت مشاهده قرار داده و بقید تحریر آورده می شود. این تخنیک موسوم به « نمونه بندی وقت » است از بکار بردن این روش میتوان معتمد بودن مشاهدهٔ محدودی را معین نمود. بنا بر ان از استعمال نمودن تخنیک های احصائیه وی مناسبی میتوان دریافت نمود که برای بدست آوردن نتایجی که بصورت صحیحی مشخص و ممیز طفل باشد مشاهده تاچه اندازه طول داشته باشد .

از چنین مشاهدات دقیقانهٔ رفتار و کردار یکه بطور طبیعی واقع می شود تا روشهای که دران برای کشف تغییر نتیجه در پاسخ و عکس العمل طفل شرایط بصورت مصنوعی ترتیب داده و کنترول کرده میشود تنها فاصله کوتاهی است اندازه گیری یا پیمایش :- در روش اندازه گیری یا پیمایش مشاهداتی مقداری پاسخها و تلبیه های طفل درمقابل وظایفی که در زیر شرایط ستندرد عرضه میگردد بعمل آورده می شود اندازه گیری یکی از روشهائی است که به پیمانهٔ بیشترین استعمال میگردد و در اکثر تخنیک هایی تا کنون بیان شد، داخل می باشد . پیمایش فزیکی یکی از انکشافات اولین در ساحهٔ روانشناسی است . قد وزن ، ابعاد قسمت های مختلفهٔ بدن، وجوه متنوعهٔ قوه عضلوی، و دیگر اقسام و اشکال عکس العمل موتور (حرکتی) بوسیلهٔ آلات و سامان بسیار دقیق پیمایش شده است این روش در تدقیق وظایف بالنسبه سادهٔ فزیولوژیک از قبیل سرعت آهسته زدن، حافظه برای انواع مختلفهٔ مواد، مدت عکس العمل، و اقسام متنوعهٔ تمیز حسی و امثال آنها نیز سالها استعمال و تطبیق گردیده است .

وظایف پیچیده تر مانند هوش و امانت کاری و دیانت شعاری تنها در سالهای اخیره با موفقیت متوسطی پیمایش گردیده است بعد از تحقیقات پیشقدمانه روانشناسی معروف فرانسوی « الفردبینه » پیمایش مشخصات و ممیزات ذهنی باسرعت زیادی پیشرفت نمود در آلازونی «ثارن دایک » « وترمین » ازجمله دانشمندان و مدققین معتبری در انکشاف تست های ذهنی بوده اند. تست و آزمایش در روانشناسی یک روش معضلی گردیده که دائماً بااصلاح و انکشاف متعمدی و صحت و موثوقیت انواع مختلفهء اندازه گیریها ارتباط دارد .

در مطالعه و تحقیق مشخصات پیچیده تر شخصیت و کرکتر که برای آنها اندازه گیریهای صحیح ایجاد نگردیده است روشهای درجه بندی بکار برده میشود . درجه بندیها وسیلهء برای مقداری ساختن مشاهده و قضاوت میباشند و باید تا ایجاد روشهای دقیق تر بصفت تدابیر موقتی شناخته و تلقی شوند .

روشهای احصائیه وی :— انکشاف روش اندازه گیری در روانشناسی طفل با ایجاد روشهای درست ریاضی برای درست بکار بردن معلومات و نتائج بغرض واضح ساختن معنی و مفهوم آنها مقارن و متصادف واقع شده است. بدون معاونت تخنیک های احصائیه وی تعبیر و تفسیر درست نتائج خام اندازه گیری دشوار خواهد بود. بعض مسائلی که در حل آنها روشهای احصائیه وی بکار برده میشود عبارتند از تعین رابطه بین دو دسته پیمایشات ، اهمیت اختلافیکه بین دو دسته کشف می شود ، درجه ایکه بریک پیمایش میتوان اعتماد و اتکاء نمود تا عین نتائج را در صورتیکه بیشتر از یک مرتبه بکار برده شود تولید کند . روش های احصائیه وی وسیلهء مستقلی را در بدست آوردن حقایق مهیا نمی سازند. بلکه آله مهمی برای درست بکار بردن و تعبیر نمودن نتائج ، تست ، مشاهدهء مرتب و مطابق پلان ، درجه بندی و تجربه می باشند در این کتاب مثالهای متعددی برای ثبوت ارزش روش های احصائیه وی داده شده است

تجربه :— تجربه یکنوع مخصوص مشاهده است که در تحت شرایط معین

وکنترول شده بعمل آورده می شود وضعیت ها وموقعیت هارا خود شخص تجربه کننده بوجود می آورد بدون اینکه انتظار بکشد آنهادر محیط طبیعی طفل واقع شوندپاسخهاو تلبیه های طفل ثبت یاپیمایش کرده می شود به‌مفهوم دلخواه خود، در یک تجربه‌تمام‌فکتورهایاشرایط که ممکنست بالای تجربه‌اثر اندازند ثابت‌وزیر کنترول نگهداشته‌می‌شوندبدون‌یک فکتورکه عمداً تغیر داده‌می‌شود بدین ترتیب هرتغیر درپاسخا وتلبیه ها منسوب به عمل فکتورمتمول میگردد که‌اکنون بحیث‌علت‌شناخته میشودلاکن دراکثر مسائل‌روانشاسی طفل‌تنهابطور تقریبی این غایه را می‌توان عملی کرد . زیرا تمام فکتورهائیکه اثری‌بالای تجربه‌وارد می‌سازند همیشه معلوم نیست وتنها فکتورهائیکه بعقیدهٔ شخص تجربه کننده اثرونفوذ زیاد ترین بالای نتایج می افگند کنترول می شود . از همین جهت تجارب درمزیت وقطعیت خود بسیارمتفاوتند . برای ایضاح مفهوم وتصورکنترول یک مثال ساده وبسیط کافیست اگر می‌خواهیم امانت داری ودرستکاری نسبی پسران ودختران را دروضعیت وموقعیت مشخصی تحقیق ومطالعه نمائیم لازم است یک تعداد زیاد متحولات دیگررا نگذاریم درتجربه دخیل شوند. اگردسته های‌پسرودختردارای یک سن، یک نژاد یک سان ذکأ، ازخانه های یکسان، وصاحب یکنوع تجربه وآموزش مدرسه وخارج‌مدرسه باشند پس این فکتور بحیث علل درنظر گرفته نمی شوند . اکنون هرتفاوتی که دربین دسته ها بمشاهده می رسد باید علت آنرا درجنسیت جستجو نمودند دراختلافات سن، نژاد، تعلیم وتربیه، ذکأیا وضعیت وپایهٔ اجتماعی . لهذا باوصف این دقت واهتمام لازم است نگذاریم فکتورهای‌دیگربه‌نتائج‌تجربه اثرخود را وارد سازند .

یکنوع معمولی تجربه بدین ترتیب‌بعمل آورده می‌شود که‌دودسته‌اطفال‌را که ازهرلحاظ باهم متشابه می‌باشند، انتخاب نموده ویکی ازآنها راکه

دستهء تجربی نامیده می‌شود ، بیک روش معین و مشخص تجربه معروض می سازند ودستهء دیگر را که دستهء کنترول خوانده می‌شود ، ازاین عمل دورنگهمیدارند . تفاوت منتخبهء که دربین دودسته بمشاهده میرسد درحقیقت تاثیرروش تجربه را نشان میدهد که دران فکتورمعینی را بحیث اجازه تاثیردا ده اند . زیرا دسته‌های مذکوراز هرحیث ولحاظ متشابه اند وتنها دریک فکتورموء ثرومهم تجربی‌ازهم تفاوت دارند .

تجربه ومشاهدهء صحیح ازاستعمال آلات دقیق برای کنترول موقعیت وثبت نمودن‌پاسخها وعکس‌العمل‌ها آسان میگردد . ریکاردهای‌فوتوگرافیک اکثراً استعمال می شود . مشاهده کنندگان بالغ عکس‌العمل های طفل را ازعقب پرده های یک طرفه تماشا می نمایند . این نوع پرده ها اجازهء تماشا را به مشاهده کنندگان میدهد درحالیکه طفل هیچ خبر ندارد که اورا تماشا ومطالعه میکنند . یک فهرست بزرگ مواد وسامان ستندرد شده استعمال می شود تاموقعیت های درست ومناسبی را برای اطفال زیرتجربه ایجاد ومهیا سازد درحالیکه آلات میخانیکی پاسخهای آنها را باصحت زیادی ثبت می کند .

پیشرفت درروشها : هدف نهائی روش درروانشناسی طفل بسط دادن روش تجربی صحیح ودقیق است گرچه موضوع این علم کنترول تجربی را نسبت به ساحه های دیگرسائینس مشکل ترمی سازد . هرسال مسایل جدید دردائرهء مطالعهء صحیح ودقیق آورده می شود . روانشناسی طفل بصورت موجوده اش مجموعه ونتیجهء تحقیقات دقیق وعالمانه ایست که درظرف تقریباً شست سال بعمل آمده است . روانشناسی طفل درمستقبل شامل بسط وتوسعهء علم درزمینه هائی خواهد بود که تاکنون بصورت غیرکافی تحقیق شده است .

(باقیدارد)

بناغلی سیدمحمد اسحق عنبری

بامیدی، که باز آید بهاری

اگر باشد بدستم اختیاری
برآرم از نهاد دی دماری

طرب معدوم گردیده که از برف
فلک ریزدسرش هر دم غباری

مگرچون غالب است اکنون طبیعت
زدست کس نیاید هیچکاری

برنگ بلبل آواره ازباغ
بباید برد یاران انتظاری

که باز آید طبیب درد مندان
نهد مرهم بقلب داغداری

بساز ایدل بتکلیف زمستان
بامیدی که باز آید بهاری

بهار دلکش بسیار خرم
بهار سبز خط گلعذاری

چمن سبز وهوا خرم شود باز
وزد هرسو نسیم خوشگواری

پرد بلبل بشاخ گل بعشرت
بگوش آیدصدای کبک وساری

کند هردم نوازش گوشها را
نوای مرغ زار ازمرغزاری

بکف گیرد قدح لاله بصحرا
بدان رنگی که می نوشد نگاری

زپستان درختان شیر نوشد
شکوفه همچوطفل شیرخواری

بگوش آیدهمی آهنگ موزون
زطرف رود بارو آبشاری

نشستن خوش بود وقت بهاران
بیاری در کنار جویباری

گهی درکوه وگه دردامن دشت
بکام دل کنم گشت وگذاری

که ناگه ساقی گلرخ بیاید
کند مستم زجام بی خماری

کشم رطل گران ودامن یار
ازین بهتر چه عیش خوشگواری

چه خوش باشد که بایار وگل ومی
بسر آرم شبی با ساز و تاری

سرودم این غزل بشنید بلبل
بتحسین از تهء دل گفت باری

چو تو اسحاق بین همنوایان
ندیدم بذله گوی بیقراری

عبدالعفو (غرقه)

غزل

ترا با غیر چون بینم مرا آتش بجان افتد
چنان آتش که از سوزش شرر در استخوان افتد

سپردم جان شیرین در غمش فرهاد سان آخر
نپنداری بکف وصل نکویان را یگان افتد

بزخم سینه ام ناخن مزن جانا ز مژگانت
مباد از ناله ام در عالمی شور و فغان افتد

کسی کو میشود چون من جدا از دوستان خود
بفریاد و فغان و ناله کردن هر زمان افتد

ز همراهان جدا گشتم بحسرت مبتلا گشتم
بد ابر حال آن رهرو که دور از کاروان افتد

دل آوارهٔ خود را نشان تیر مژگان کن
اگر خواهی نگاهی بر تو از چشم بتان افتد

چو مرغ نیم بسمل (غرقه) در خون میتپد دائم
دمی کورا نظر بر چشم آن ابرو کمان افتد

چند رباعی از مغربی

حالی باری بر آتشم تا چه شود — خاك در تست مفرشم تا چه شود
با ناخوشی هجر خوشم تا چه شود — تو میکن و من همیکشم تا چه شود

• • •

نقد دلم از غمت عیاری دارد — جان بیتو بر اندوه تو کاری دارد
هرگز نکنی ز نیک و بد یاد مرا — بیچاره کسیکه چون تو یاری دارد

• • •

از درد دل پرغم ایماه بترس — وی خفته از نالهٔ سحرگاه بترس
در هر نفس تعبیه دارم آهی — ای آتینه میگویمت از آه بترس

بناغلی شهرستانی

غرشستان

غرجستان که‌در بعض کتب غرشستان‌و دربعض دیگر غرجستان‌ذکر گردیده یکی‌از ایالات باستانی خراسان‌است‌و دراکثر کتب‌عربی‌و فارسی بانواع و نام‌های رنگارنگ ازان یاد گردیده است‌وآنرا ته مقالتی ذکرکردم وآنچه رادرکتب موثق‌تاریخی و دواوین‌شعرا وکتب جغرافیا وامثالهم یافتم بنویسم که قبل براین تذکری ازان بمیان نیامده باشد .

حدود العالم من المشرق الی المغرب گوید : «رود مرو» ازحد میان کوزکانان‌وغوراز حدغرجستان بگشاید وبربشین بگذرد. «بشین‌یکی ازشهرهای غرجستان است. چنانکه جای دیگرگوید:» غرجستان ناحیتی‌ست قصبه‌اوبشین است ، مهتراین‌ناحیت‌را «شار»خوانند، جایی بسیار غله‌وگشت وبرزوآبادانست وهمه کوهست‌ومردمان این ناحیت مردمانی‌اند سلیم و بی‌بد وشبانانند وبرزیگر.». بهمینصورت درچندین‌جای دیگر این کتاب اسم غرجستان مذکور است. وصاحب «لغت فرس» زیرعنوان«شار» گویدنام پادشاه‌حبشه است واین بیت‌روحانی‌را شاهد میارد .

عزیزوقیصروفغفوررا بمان که‌ورت نه شارماندنه شیرج نه رای‌ماندنه‌دام

ولی‌درین بیت‌نیزمراد از- شار ، همان شارغرجستان است شاید وی‌التباس کرده باشد . هموگوید : بندر نام شهریست درغرجه وازدیباجی این بیت‌را گواه میارد:

بسی خسرو نامور پیش از او شد ستند زی بندر (۱) شاریان

لغت فرس لفظ « غرچه» را بمعنای ساده لوح وابله وکوهی تعبیر کرده است و از بدیعی چنین شاهد میارد .

بفریبد دلت بهر سخنی روستائی وغرچه را مانی.

غرشستان چنانکه ذکر شد از روزگار قدیم باامرای محلی یعنی «شار» اداره میشد این شاران که مشهورترین شان شار ابونصر و پسرش «شاه شار» است وقتی بتحت اداره سلطان بزرگ غزنه در آمدند ، مگر پس از اندکی بهوای کوهسار و غرور قلاع آهنین و مشیده سر از اطاعت سلطان بزرگ باززدند وبنای سرکشی و فرمانفرمائی آزادانه را گذاشتند عنصری ملک الشعرای سلطان بزرگ محمود حصار وخطه غرجستان را چنین می ستاید :

کنون عجبتر از ان فتح ، فتح غرجستان که شد بدولت او مر سپاه او را رام

یکی حصاری کش سر همی ستاره گرای بناش کیوان بالا و سنگ آینه فام

سپیده مرغ بر آن برج برفشاند پر رمیده رنگ بر آن سنگ بر گذارد گام (۲)

زمینش آهن و پولاد و برج گونهٔ کوه بسان بیشه سر برج او پر از ضرغام (۳)

چنان فگندی از منجنیق سنگ عدوی کز و شدی دل نور از نهیب او بظلام

عنصری بعد از انکه بزرگی و شکوه غرجستان را وصف میکنند میگوید سپاه خسرو مشرق یعنی یمین الدوله محمود بسیار نیرو و قوتی بسزا داشت و بطالع سلطان بفتح آنجا موفق آمد والا کشودن قلعه ناممکن بود .

---

(۱) بندر : امروز نیز این ناحیه بهمین نام یاد می شود و یکی از نواحی دایکندی است که در آن موقعیت دارد .

(۲) مراد این بیت چنانست که : از بس بلندی قلعه بالهای مرغ سپید (باز) مانده می شود و حینیکه بر سر حصار میرسد از خوف رنگش میپرد .

(۳) زمینش مثل آهن و پولاد محکم و برجش همچو کوه بزرگ و مثل بیشه بر سر برج پلنگان پر است .

چون شار غرجستان اسیر سپاه سلطان گردید او را کنده کردند و بجانب غزنین آوردند در بین راه غلامی که موکل و محافظ و نظارت محمد (شاه شار) بود ویرا گفت جهته من نامه‌ی بنویس که بخانه خود بفرستم شار را این امر نابهنگام وبیجا سخت آمد واز راه شوخی و مطایبه بزن غلام نوشت که : ای قحبه نابکار میدانم که شب وروز خود را بخوشگذرانی و عیش و نوش و شرب خمر بامردان بیگانه وجوانان بلهوس سپری میکنی وازاحوال واطوار خانه وزندگی من هیچ اطلاع و خبری نداری و تمام زندگی و مایملک مرا برهم زدی و صرف آرزوهای خود کردی و من از آنها بیخبر نیستم و قتیکه بیایم سزای عملت را برایت خواهم داد و بدین شیوه نامه را باطناب نوشت وسرنامه ببست وبدست غلام داد. چون نامه غلام برای زنش رسید، زن بعد از خواندن وشنیدن نامه سخت بخوف و دهشت افتاد وفوراً خانه را ترك داد وبمنزل یکی از خویشاوندان قریب خود متواری گشت : چون غلام بخانه رسید خالی دید و تعجب کرد و پس از فحص وجستجوی زیاد زنرا یافت وازصورة نامه آگاه شد وسوگند یاد کرد که او چنین نگفته است وشار از خود نوشته است. حالیکه این واقعه را به پیشگاه سلطان حکایت کردند بسیار بخندید و گفت هرکه شار را چنین امری بیجا کند ، بایست بهمچو عاقبتی گرفتار آید .

فرخی سیستانی اشاره بگرفتاری شار و بودن شار ابونصر در دربار سلطان نموده گوید:

ترا آنجا غلامانند چون خوارزمشاهی شه

دگر چون میر طوس وزان گذشتی میر غرجستان

پس از آنکه غرجستان کشوده شد سلطان ضیاع و املاك شار را خرید و ابو منصور دوانی قراتکین درانجا حاکم گماشت ؛ فرخی در مدح قراتکین قصیده‌ء بدین مطلع .

«مرادلیست که از چشم بدرسیده بجان بلای من زدلست اینت دردبی درمان

سروده که بعضی از ابیات آنرا درینجا شاهد قول بیاوریم :

سپهبد سپه شاه شرق ابومنصور قراتکین دوانی امیرغرجستان

سیاستی است مراورا که در ولایت او پلنگ رفت نیارد مگر گشاده دهان(۱)

در این دیار بهنگام شار چندین بار پلنگ وار نمودند غرچگان عصیان

بجز بصلح و بشایستگی و خلعت و ساز بسر همی نتوانست برد با ایشان

دنبال این مدح و توصیف مردمان آندیار گوید اکنون که امیر قراتکین بفرمان خسرو مشرق زمین درین ولایت حکمرانی دارد ، بصلح و امنیت می زیند مگر شار که سرکش شد .

جز آن سبک خرد شوربخت سوخته مغز که غره کرد مراورا بخویشتن شیطان

باستواری جای و بپایداری کوه فریفته شد و از راه راست کرد کران

چه گفت؟ گفت مرا جایگاه بر فلکست بمعدنی که همی زیر من رود کیوان

زمینیانرا با من کجا رود دیدار مرا نباشد جز باستاره سیر و قران

بر این حصار که من باشم ایمنم که مرا ز هیچ خلق نخواهد رسید هیچ زیان

و در این جا از دلاوری و جسارة امیر قراتکین و داد و سخاوت و عدالت و مردم داری و روش نیکوی او وصف بسزای کرده تا آنکه گوید :

چه مایه مردم کز خانمان خویش برفت فرو گذاشت ضیاع و سرای آبادان

زایمنی بوطن کردن اندر آمد باز بنام عدل تو ای یادگار نوشروان

بدان امید که نانی بایمنی بخورند غریب وار بپوشند جامهء خلقان

---

(۱) پلنگ رفت نیارد مگر گشاده دهان : یعنی پلنگ نتواند رفت مگر آنکه دهنش از بهت و حیرت و خوف باز باشد .

پیوسته بگذشته .

ترجمهء غ مجددی

فن و طب در تاریخ مدنیت اسلام

«فصل چارم» (۱)

«دورهء توقف»

«پس ازسنه ۱۱۰۰»

درحالیکه در اعصار اولیهء اسلام بعلم وفن خدمت وحرمت نموده میشد از ظهور امام غزالی (که درسنه ۱۱۱۱ وفات کرده است) به بعدمی بینیم که این حرمت روبقلت گذاشته ومتدرجاً تعصب شدت اختیار کرده است. گرچه بطور علی الاطلاق نمیتوان گفت که علماء ومتفکرین بزرگ تنها ازروی همین اسباب نمیتوانستند ظهور کنند . ولی درین شکی نیست که اسباب مذکوره درین خصوص تاثیری، مهمی داشته است.

درعالم اسلام عصر ۱۲ دورهء توقف است : درین آوان آثار رازی ها ، ابن سیناها جابرها استنساح ، تلخیص وتشریح میگردد وبالمقابل تألیفات جدید ومستقل نادراً بمیان آمد. یک سیمای درخشانیکه درین اثنا بنظر میخورد موسی ابن میمون (بین ۱۱۳۵ - ۱۲۰٤ است که دراندلس ظهور کرده است این حکیمیکه درهسپانیه تولد یافته ، قسمت زیاد حیات خویش رادرقاهره درتحت حمایهء صلاح الدین بزرگ (اولاد اوگذرانیده است) بهترین اثارطبی اوموسم به (وجیزات) میباشد . مشارء الیه دراین اثرخویش قدرتی اظهار می نماید که توانسته است افکارجالینوس رانیز انتقاد کند .

---

(۱) این فصل چون از نشر درجای خود بازمانده بود جهت تکمیل اثر مذکور درین شماره نشر گردید خوانندگان ملتفت باشند :

چون ابن میمو نیک طبیب خاندان سلطنتی بوده است بناءً علیه رسائلی در بارهء حفظ الصحه تحریر نموده که اخیراً این رسائل انموذج نشریات طبی قرار گرفته است :

یک معاصر جوان ابن میمون عبداللطیف بغدادی است . عبداللطیف از بغداد بقاهره رفته و با دانشمندان بزرگ آنجا تعارف بهم رسانیده و دربارهء ایشان اثری نگاشته است . محرر درین اثر خویش راجع بقحط از زلزله هائیکه مصر در بین سالهای ۱۲۰۰ و ۱۲۰۲ بآن معروض گردیده است معلومات مفصلی داده و هم راجع بتدقیقات طبی که در مصر بعمل آورده ایضاحاتی میدهد و تعریفات جالینوس حکیم را در خصوص استخوان نک سفلی و عمود فقاری تصحیح میکند .

درین دوره آثاریکه راجع بدواسازی نگارش یافته رو بتزاید گذاشت قسمتی از این ها برخی از ادویه بسیط بوده است. مشهورترین این رسائل رسالهء ابن بیطار «و فاتش در ۱۲٤۸ است» میباشد .

این بیطار از اندلس تا سوریه در تمام ساحل بحر سفید تدقیقات بعمل آورده برای فراهم آوردن نباتات و ادویه کوشیده ، و بیش از هزار و چار صد ادویهء طبی شناسانیده است.

و نیز آثار مولفین قدیم و معاصر را که عدهء ایشان بالغ به یکصد و پنجانفر میشود باهم مقایسه کرده و معلومات خویش را دربارهء این نباتات بقید تحریر درآورده است این اثر محصول یک تبحر عمیق و یک مشاهده قوی میباشد .

بزرگترین اثریکه در لسان عرب راجع به نباتات نگاشته شده همین است. سپس راجع به ادویه مرکبه آثار عدیدهء تحریر گردیده است . که در این میان در عصر ۱٤ اثر عطار ، و تذکره داءود «که از انطاکیه بوده در ۱۵۹۹ وفات کرده است» شایان تذکر میباشد ، بسیاری از محتویات این آثار به اروپا انتقال کرده و بسیاری از نامهای ادویه از شرق بغرب منتقل گردیده است. که از جمله آنها کلمه سیراپ که مقابل بکلمه شراب عربی است و نیز کلمه جولپ که مقابل بکلمهء گلاب فارسی است میباشد .

درآغاز قرن چاردهم باآثار طبی محررین اسلام یکنوع خرافاتی که شبیه بسحروافسون است بداخل شدن شروع کرد . وازین روحرکت علمی بیشتر روبه فتور گذاشت در اندلس دربین رجال طب افکار فلسفی حاکمیت بزرگی داشت. که ابن زهروابن رشد دوممثل بزرگ این جریان محسوب میگردیدند. ابن ظهر که در ۱۱۶۲ درشهر سیول وفات کرده است حکیم خاندانی یکی از موحدین برعلیه جراحی بوده و مهمترین اثراو موسوم به «التیسیر» است.

این اثر در ۱۲۸۰ به معاونت یکنفر یهودی که از (ونه دیک) بوده از طرف (پرویکیوس) به لاتینی ترجمه گردیده وچندین دفعه بطبع رسید . و چون این اثر به مشاهدات وتجارب شخصی، استناد مینماید نماینده یک استقلال تام فکری است. احتمال دارد سبب اینکه این اثر نسبت به عالم اسلام در ار و پابیشتر کسب موفقیت نموده است نیز همین باشد .

ابن رشد که در ۱۱۹۸ درفارس وفات نموده است. تلمیذ و دوست ابن ظهر ویکی از بزرگترین اساتذه فلسفه ارسطو بوده است این شخص ۱۶ اثر یکه موسوم به (الکلیات فی الطب) میباشد در ۱۲۵۵ به لاتینی ترجمه شده وبدفعات طبع گردیده . ابن رشد در این اثر خویش نشان نمیدهد که او متفکری به شیوه ارسطو میباشد. وبالخاصه به قسمتهائیکه در این اثر عاید به فزیولوژی و پسیکولوژی است ، این امر را تبارز میدهد، وافکاری رازی وابن ظهر را باابوکراث وجالینوس مقابله نموده انتقاد میکند .

وبای بزرگیکه درعصر ۱٤ دنیارا تحت استیلا قرار داده بود باعث برین شد که در اندلس حکمای اسلام به تدقیق این آفت مستولی ووخیم مشغول شوند . ابن الخطیب که از غرناط است درخصوص این وبایک اثر بس مهمی نگاشته است . اودرین اثر خویش میگوید: «ازروی تجربه ، تدقیق ومعلومات صحیح به تحقق پیوسته است ، که سرایت ، یک امر محقق بوده ومرض بواسطه البسه

ظروف وسایر اشیای مستعمل از یک شخص بشخصی دیگری از یکخانه بخانهء دیگری سرایت میکند

وکشتی که از مملکتی که از مصاب بوباشده است آمده به بندری لنگر انداز شود و با در ینجا نیز انتشار میکند. این آفت در بین افرادیکه تجربه گردیده وقبائلی بدوی که در افریقا زندگی دارند نتوانسته داخل شوند.»

اگر این امر مدنظر قرر داده شود که در آن دوره در هر طرف دنیا چنین تصوری حاکمیت داشته است که وبایک عذاب الهی و غیر قابل مقاومت بوده در مقابل آن هیچ کاری نمیتوان انجام داد ، فهمیده میشود که این مطالعات ابن الخطیب حایز بقیمت بزرگی بوده است.

ابن حطمیه که از حکمای فارس بوده در ۱۳۶۹ وفات کرده است در بارهء وبائیکه قسمت ایمریای هسپانیه را خراب کرده است در ۱۳۴۸ اثری تحریر کرده است . این اثر بتمام آثاریکه در بین عصر ۱۴ و ۱۶ در اروپا راجع به این موضوع نگاشته شده است فائقیت دارد. ابن حطمیه میگوید: « در نتیجه تجارب متمادی دانستم شخصیکه به شخص مریض دیگری تماس نماید بعین آنمرض مبتلا گشته وعین آن عوارض را ارائه میدهد. اگر مریض اول خون استفراغ بوده باشد مریض دوم نیز خون استفراغ میکند اگر مریض اول معروض بآماس شده باشد در مریض دوم نیز این اماس ها در عین مواقع دیده میشود . ویااینکه اگر مریض اول دارای دانه های باشد مریض دوم نیز دارای دانه ها میباشد . و مریض دوم نیز مرض رابعین شکل بدیگری سرایت میدهد . »

برای دانستن اهمیت و ارزش این اقوال کافی است که این امر بخاطر آورده شود که هیچ یکی از حکمای یونانی از ماهیت امراض ساریه بحث نه نموده و محررین قرون وسطی نیز دربارهء این موضوع چیزی تحریر نکرده اند .

در دورهء توقف بغیر از طب ، آثاریکه درباره سائر علوم وفنون نگاشته شده است خیلی زیاد است.

ولی درینها اثر قهقراء وانحطاط نمایان می‌باشد . مثلا با اینکه پس از عصر یازدهم راجع بکیمیا زیاده از چهل اثر تحریر یافته مگر اینها بچیزهائیکه قبلا دانسته شده است معلومات نوینی نیفزوده‌اند :

ازین جهت است که مخالفت فیلسوف بزرگ تاریخ ، وسیمای برجسته عصر ، ابن خلدون (وفاتش ١٤٠٦) بکیمیاخیلی هاشایان دقت است.

علم معدنیات به کیمیا ارتباط محکمی داشت . گرچه درین باره بقدر ٤٠-٥٠ اثر نگاشته شده بود که مشهورترین آنها اثریست که در ١١٥٤ از طرف شهاب الدین تیفاشی «درقاهره وفات کرده» بقید تحریر درآمده است شهاب درفصل بیست وپنج کتاب خوددربارهء ماهیت صفائی ، قیمت ، محل پیدایش فایده ء طبی وسایر خواص احجارکریمه ، معلوماتی مفصل میدهد.

مهمترین اثریکه از طرف علمای اسلام راجع بحیوانات نگارش یافته کتابی است که در ١٤٠٥ از طرف محمد الأمیری بنام (حیات الحیوان) تحریریافته است. محرر این کتاب علاوه برتجارب شخصی خویش معلوماتی راکه در کتابخانها موجود بوده تدوین کرده است . دربعضی قسمت های این اثردربارهء ادویهء که دربین خلق مروج بوده ونیز درخصوص روحیات خلق معلومات مفیدی موجود است درانسکلوپیدی های کوز لوغزالی که ازطرف علمای اسلام تحریر گردیده برای حیوانات ، نباتات ، واحجار مواقع مهمی تخصیص داده شده است. مهم ترین اینها اثریست که‌ازطرف زکریای قزوینی (وفاتش ١٢٨٣) تحریرگردیده است ولی این اثرهنوز طوریکه شایان آنست بطبع نرسیده است . درنسخ خطی این اثر ، رسم های زیبائی بمشاهده میرسد.

گرچه بسیاری ازکتب وانسیکلوپید های که از حکمت طبیعیه بحث مینماید وجود دارد ، مگر اثرآنها این علم را بیش تراز نگاه فلسفی تدقیق میکند .

در بارهء مقیاسات واوزان ازطرف حازن اثری بنام (میزان الحکمه) مرقوم گردیده که تنها قسمتی ازآن انتشار یافته است حازن در ۱۲۰۰ درمرو امرارحیات داشته است تدقیقاتی را که ثابت ابن قره درخصوص مقیاسات روما بعمل آورده‌بود ، ادامه‌داده ومسایل عدیده‌را متعلق به کثافت درپیش انداخته است .

آثاربس نفیس ومصوری درخصوص‌اوتوماتون ها ، ساعتها وبالخاصه در بارهء آب ،سیماب واثقال ، ونیز راجع به‌ساعتهائیکه باشمع های افروخته حرکت مینماید وجوددارد(البحری‌در۱۲۰۶ اثر بزرگیرا که دربارهء ماشین وساعتها نگاشته است به اتمام‌رسانید. واین مهمترین ونفیس ترین‌اثریست‌که درین باب نگارش یافته است . ونیز دربن آوان (درسنه ۱۲۰۳) دانشمندی موسوم به رضوان راجع بساعت آبی که ازطرف پدرش (محمدابن علی) درجواریکی ازدروازه های شهر شام ساخته شده بوداثری بقید تحریر درآورده است. این ساعت آبی بمنزله آبدهء بود که‌درعالم اسلام زیاده موردپسند واقع گشته وخاطره آن تا عصر۱٦ پایداربوده است. محررینیکه درین باب آثاری نگاشته اند ازآرشمید ، اپولیونوس ، کته سپوس ، بحث نموده وتمام معلوماتی راکه دربارهء ماشین میدهند ، بایک اصابت تامه قید مینمایند .

درسالهای ۱۳۲۰ عالمی موسوم به کمال‌الدین تجارب‌ابن هشیم را تکرار نموده توسعه داد . وعبوراشعه را ازبین کره بلوری تدقیق کرده وبدین‌وتیره کوشیده است تا انعکاس اشعه آفتاب را درقطرات باران معلوم نماید . وبدین صورت امکان ایضاح منشأ قوسهای قزح ابتدائی وتالی را بدست آورده است.

شهاب‌الدین القارانی که‌ازعلماءوقضات‌قاهره‌بوددر ۱۲۸۵ وفات کرده‌است. درمبحث علم نوراثری نگاشته ودرآن پنجاه مسئله متعلق باین مبحث را

تدقیق کرده است : چون ازجملهء این مسایل سه مسئله برای سوالاتیکه ازطرف (شاه فرنگ های سجلیا) ازعلماء اسلام پرسیده شده بود جواب تشکیل میدهد، ازین جهت حایز اهمیت مخصوصی میباشد. این شخص عبارت ازفردریک دوم است که دربین سنوات ، ۱۲۲۰ و ۱۲۳۰ ازعلمای اسلامی هسپانیه ومصر متعلق بهفلسفه وهندسه سوالاتی پرسیدهاست . این سه سوال اینها است :

۱ :-بیلچه های کشتی وراقهاچرادربین آب منکسر مینمایند ؟

۲ :- شهر کانوپوس ازچه سبب درحالتیکه بهافق قریب است بزرگ مینماید ؟ ونظر برینکه دشت جنوبی شهر از رطوبت آزاد است سبب آن چه میباشد؟

۳ :- اشخاصیکه درچشمان ایشان مرض کاتا راکت ویادیگرمرض موجود باشددرجلو نظر یکدسته لکه ونقطه های سیار مشاهده میکنند علت آن چیست؟

شهاب الدین القارانی به تمام این سوالات جواب دادهاست .

بالاخیر دربین آثاربیلوگرافیک لازم است آنهائی را که متعلق به تاریخ طب وفن اسلام باشند ازنظرگذرانیده شود. نخستین اثریکه درین باب نگاشته شده است. تاریخ فلسفهابن القفطی است که در۱۲٤۸ درشام وفات کرده است. این اثر محتوی ترجمه، حال ٤۱٤ نفرازاطباء، علماء وفلاسفهء یونانی سریانی دراسلام میباشد این اثریک خزینهء معلومات است وبسیاری ازمعلوماتی را که درآثاریونانی موجود نیست بمامی آموزد.

طبقات الحکماء که ازطرف اصبیعه که (۱۲۷ درقاهره وفات نموده) طبیب وحکیم چشم میباشد، نگارش یافته اثری نیست که اهمیت آن کم تلقی گردد این اصبیعه بحیات آثار ٦۰۰ نفرحکیم مشغول گشته وبرای معرفی نمودن آنها ازآثار بسیاریکه امروزموجود نیست .ازهنروران کتب طبی استفاده میکندتمام تواریخ جدیدی که راجع به طب اسلام نگاشته شدهاست بهاین اثر استناد مینماید.

م - موسی ساکا

پیوسته بگذشته

یك نظر اجمالی به سبزوار

از نظر رجال تاریخ وجغرافیه

مولنا معین الدین محمد اسفزاری

از شعراو اعاظم نویسندگان قرن نهم هجریست درزمان سلطان حسین بایقرا (متوفی ۹۱۱) میزیست علاوه ازینکه قریحهء خوش شعـری داشت مورخ مشهور هم هست که بمورخ سبزواری شهرت دارد ازجمله آثارش یکی تاریخ هرات بنام روضات الجنات فی اوصاف مدینته الهرات ودیگری رساله ایست مشتمل برمنشاآت و مناشیر ومکتوبات صاحب آثار هرات این مطلع را باو نسبت میدهد .

نه سرمه است آنکه می بینی بچشم آن پری پیکر
که ازغوغای چشمش میکند خاك سیه برسر

یکقطعه نثرازروضات الجنات فی اوصاف مدینته الهرات تخمیناً بطور نمونه نوشته‌می‌شود .

چمن درذکرولایت اسفزار و بیان بعضی خصائص آن دیار -- دیگر از لطایف قصبات وبدایع ولایت خطهء اسفزاراست که موءلد ومنشأ موءلفست اگرتمامی خصایص آنراکماهی تحریرنماید بعضی مطالعان که ندیده باشند تصورکنند که چون مسقط الراس ومقام استیناس مصنفست دراوصاف آن مبالغه می‌نماید ... اما ازبیان بعضی چاره‌نیست . ازقدیم الایام شهرت دارد که آنراباغچه هرات میگویند هرچند حالاسبب حوادث دفترات روزگاری

درغایت ویرانی و پریشانی است ازآثار بقیه قدیـمهء آن معلوم نمیشود که بس جای معتبرو خطهء عظیم نامور بوده . . . ورود نـور غانان ورود ادرسکن بهم آمیخته درسرحد اسفزار محیطیست وعذوبت آب ولطایف مشارب ومواضع نزه و مزارع عجایب ورقت هواوفسحت فضا وغایت اشجار وغرایب قنوات وانهارآن دیار ازباغ ارم آیتی وازروضهء الرضوان کتابتیست چنانچه پوربهادر درباب آب وهوای آنجا تضمین کرده است :

هوای خطهء سبزوار وآب ادرسکن-غنیمت دان که درجنت مگریابی چنین جارا

ودرزمان سلطان ابوسعید بواسطه فترات وانقلاب که واقـع بود ، مردم هرات متفرق شدند مولانا شرف الدین عبد القهار ، که ازفحول فضـلای روزگـاربود وتخلص اوبه شریف مشهور ، تشریف حضوربدان ولایت آوردند چون ازشرف مصافحه وملاقاتش دست دارد .

دروصف حال ولطافت ظلال وزلال آنجا این مصرع بدیهه انشا کرد دارد نشانی از بهشت آب وهوای اسفزاراین مصرع دیگری مرا اتفاق افتاد .

مطابقه مقتضی حال را ، که مصرع : اکنون زیمن مقدمت داردبه جنت افتخار وامیرجلال الدین فرخزاد طبسی ، که ارشد احفـاد عظام امیرنورالدین جلال الاسلاست که ازاعیان دولت حضرت امیربزرگ بوده ، درخلال همین سال که تحریر این اوراق موءلف را اشتغال می بود وبطریق عبوربدان ولایت رسیده بود ازظلال اشجاراوآسوده واززلال انهارا وتجرع فرموده و ریاض وحیـاض آنـرا دیده واز اطـراف واکـنـاف آن مستفیض گـشته این رباعی به نظم آورده بود وپیش من فرستاده.

سبزوار زروضه‌یادگاری بوده است

سبزوار مخوان که سبزه زاری بوده است

صحراش که اشک مرغزار را مست

در فصل خزان تازه بهاری بوده است.

من نیز این دوبیتی بهمان قافیه وردیف آن رباعی ساختم رباعی :

سبزوار که خرم چون بهاری بوده است

از رهگذر شاهسواری بوده است

هرلاله وسبزه ای که آنجاه بینی

روی بینی وخط نگاری بوده است

ومرا درخاطر است که دربازار قصهء اومیگفتند که : هزار ودویست دکانست بعد آنچه در محلات وبلوکات بوده وقلعهء میان قصهء اونیز حصار حصین وقلعه متین بود ومسجد جامع قصبه در اندرون قلعه‌است ودریم این حصار معمورمیبود تا وقتی‌که خلیل هند ورا سردارسپاه بابرسلطان بوده به جانب قندهار وسجستان رفت ».

* *

*

می درکف من نه که دلم پرتابست وین عمر گریز پای چون سیمابست

بشتاب که آتش جوانی آبست برخیز که بیداری دولت خوابست

* * *

اززلف تو باد گل سواری آموخت وزخط تو مشک مه نگاری آموخت

جان ازسخنت بزرگواری آموخت وهم ازدهن توخورده کاری آموخت

(مغربی)

پیوسته بگذشته

بناغلی محمدرحیم الهام

ابو الحسن علی هجویری

ملقب به دادا گنج بخش

سفر های هجویری :

هجویری برای تحصیل معرفت وکسب فضل ودانش وزیارت عرفا ودیدار دانشمندان و بزرگان زمان خود سفرها و سیاحتهای دور و دراز ی بدور و نواح غزنین کرده ویکقسمت عمر خود را دور از میهن وزادگاه مألوف خود بسر برده است و حتی در غربت و دور از دیار آبائی خود وفات کرده است .

سنه و تاریخ سفرهای وی بطور قطع و یقینی معلوم نیست ، اما میتوان از مقایسهء سال حیات و وفات آن بزرگانیکه هجویری ایشانرا در دیار مختلف دیدار کرده است تاریخی بتخمین حدس زد .

چون هجویری خودش جسته جسته در ضمن گزارش وبیان چشمدید های خود برای اثبات و توضیح برخی از مطالب استشهاداً از سفر های خود و امکنه‌یی که درانها در هنگام حدوث وظهور وقایع خاص ومهم میزیسته تذکری میدهد اینک اززبان وبیان خود وی بذکر بعضی بطور اجمال میپردازیم . نگفته بناید بگذریم که قراریکه خواهیم دید، چون آثار هجویری بجز دو تای آن دیگر همه فعلاً در دست نمیباشند، از خصوصیات و وقایع جزئیهء زندگانی وی که سفرها وسیاحتهای او نیز شامل آن خصوصیات میباشد معلومات بیشتری نتوانستیم فراهم کنیم . بنابران درینجا محض ازان قسمت اسفار وگشت وگذاروی تذکر خواهیم داد که در کشف المحجوب بقلم خود هجویری مندرجست .

۱ــ ماوراء النهر :

سفرهجویری ببلادماوراءالنهر ازین دو جملهء کشف المحجوب استنباط میگردد:

الف : « پیری دیدم از اهل ملامت بما وراء النهر.... » (ص ۵۹)

ب : « مرا وقتی بایکی از ملامتیان ماوراء النهر صحبت افتاد ...» (ص۷۸)

۲ــ خراسان :

«...برخاستم قصد سفر خراسان کردم ، اندران ولایت ... بدهی فراز رسیدم » (ص ۸۰).

۳ــ طوس :

۱ : «ازشیخ المشایخ ابــو القاسم گرگانی رح بطوس پرسیدم ...» (ص ۷۸)

ب : « منکه علی بن عثمان الجلابی ام وقتی مرا واقعه یی افتاد و طریق حل آن بر من دشوارشد قصد شیخ ابوالقاسم گرگانی کردم بطوس ، ویرا انــدر مسجد درسرای خود یافتم ... » (ص ۲۸۷)

آزربایجان :

« وقتی من باشیخ خود میرفتم اندردیارآزربایجان، مرقعه داری دوسه دیدم که برخرمن گندم ایستاده بودند ...) (ص ٦٦)

ه ــ مهنه :

« وقتی بمهنه بر سر تربت شیخ ابوسعید رضی الله عنه نشسته بودم ...»

٦ــ سرخس :

«... وازخواجه امام خــزایی شنیدم به سرخس که گفت کــودك بــودم وبمجلسی رفته بودم ... »

۷ــ شام :

«... ومنکه علی بن عثمان الجلابی ام بشام بودم برسر روضهء بلال موءذن پیغامبر صلی الله علیه و سلم خفته بودم، خودرا بمکه دیدم اندرخواب ...»(ص۱۲۱)

۸ـ بیت الجن :

درواقعهء وفات مرشد خود (ابو الفضل ختلانی) مینویسد « وآنروز که ویرا وفات آمد به‌بیت‌الجن بود وآن‌دیهی است بر سر عقبه میان بانیار و دو دمشق سر بر کنار من داشت .. » چون بقول خزینة‌الاصفیا ابو الفضل ختلانی در سال (۴۵۳) درگذشته‌است پس هجویری همدرینسال در بیت‌الجن اقامت داشته‌است ؛

۹ـ دمشق :

۱ : « روزی‌شیخ‌من رضی الله عنه از بیت‌الجن قصد دمشق داشت بارانی آمده بود واندر گل بدشواری میرفتم ، شیخ را نگاه کردم نعلین و جامهء وی خشک بود ...» (ص ۲۸۷)

ب : وقتی من از دمشق بادرویشی قصدزیارت ابن‌معلی کردم‌ووی بروستای رمله میبود ... »

۱۰ـ عراق :

« ومن‌ابوجعفر صیلانی‌را دیدم، باچهارصد مرد اندرعراق پراگنده ...» (ص ۳۱۳)

۱۱ـ کوفه :

«یافتم پیری‌را ازمحتشمان متصوفه رحمهم الله تعالی ازبادیه برآمده بود فاقه زده ورنج کشیده ،بباز ارکوفه‌اندرآمد ...»

۱۲ـ بسطام :ـ

« ومرا که علی بن عثمان الجلابی‌ام وقتی واقعه‌یی افتادوبسیارمجاهدت کردم ، برامیدآنرا که واقعه حل شود ، نشد . ووقتی پیش ازان مرا ازان چنین واقعه افتاده بود بگور شیخ ابویزید رحمة الله علیه مجاورشده بودم تاحل شد. این بارنیز قصدآنجا کردم وسه باربرتربت اومجاورشده بودم تاحل شود نشد... »(ص۸۰)

(باقیدارد)

فارغ التحصیلان سال ۱۳۳٤

رشته ادبیات

۱ـ غلام نبی واثق (معلم لیسهء چاریکار)

۲ـ حبیب الرحمن هاله (مدیر تحریرات موسسات صحی)

۳ـ عزت الله آموزگار (عضو تفتیش صدارت عظمی)

٤ـ محمد موسی ساکا (معلم در موسسه لسان انگلیسی)

٥ـ حفیظ الله کریمی (معلم لیسه نوی کابل)

٦ـ وکیل احمد (عضو تفتیش صدارت عظمی)

۷ـ محمد هاشم (عضو تفتیش صدارت عظمی)

۸ـ محمد عمر قریشی (روز نامه نگار انیس)

۹ـ محمد حیدر میاخیل (مدیر نشریات پوهنتون)

۱۰ـ اسد الله (عضو تفتیش صدارت عظمی)

رشته تاریخ وجغرافیه

۱ ـ محمد جان ژوبین (معلم در لیسه غازی)

۲ ـ عبدالقیوم (معلم لیسه حربیه)

۳ ـ عبدالرسول (محرر عرفان)

٤ ـ محمد حسن صافی (مدیر شعبه لغات پښتو تولنه)

٥ ـ محمدنور (معلم دارالمعلمین)

٦ ـ سیدسعدالدین (معلم لیسه تجارت)

۷ ـ محمد انور محمد عباس (معلم در قندهار)

۸ ـ محمد اکبر (معلم لیسه حربیه)

۹ـ شیرآقا (عضوتفتیش صدارت عظمی)

۱۰ـ عزیز الدین (معلم ابن سینا)

۱۱ـ اکرام الدین (عضو تفتیش صدارت عظمی)

۱۲ـ محمدحفیظ (معلم لیسه استقلال)

۱۳ـ فتح محمد (معلم لیسه حربیه)

۱٤ـ محمد انور سید احمد (معلم ابن سینا)

۱٥ـ محمد صدیق سلجوقی (مصروف تحصیلات عالی تر درمصر)

بداشتن این کتب که از نشریات فاکولته ادبیات است کتابخانه خود را زینت بخشید :

۱ـ علم تربیه ترجمه استاد هاشم شایق فی جلد ۱۵ افغانی
۲ـ علم بدیع اثر استاد ملک الشعراء بیتاب « ٤ «
۳ـ علم عروض وقافیه « « « « ٤ «
٤ـ دستور زبان فارسی « « « « ۱۵ «
۵ـ گفتار روان در علم بیان « « « « ۳ «

کلکسیون سال گذشته و شماره های قبلی مجله ادب را نیز [illegible] آورده می توانید .

فراموش نفرمائید که قیمت اشتراك مجله ادب جهت خدمت [illegible]ستداران علم خیلی نازل تعیین گردیده است.

شرح اشتراك

کابل	سالانه	۱۰ افغانی
برای محصلین	«	۸ «
ولایات	«	۱۲ «
خارج	«	یک ونیم دالر
این شماره		۳ افغانی

دهلی دفاع دوران مطبعه